

به نام خدا

جزوه درسی حقوق بین الملل عمومی ۱

بخش "شناسایی دولت ها"، "جانشینی دولت ها"، "منابع حقوق بین الملل"

الف) شناسایی دولت ها :

تعریف شناسایی (Recognition):

طبق تعریف موسسه حقوق بین الملل در اجلاس بروکسل در سال ۱۹۳۶، «شناسایی عملی است که به موجب آن، کشورها وجود یک جامعه ی سیاسی جدید و مستقل را که قادر به رعایت حقوق بین الملل است در سرزمین معینی تصدیق و تایید می کنند و در نتیجه، اراده خود را دایر بر شناسایی آن به عنوان عضو جامعه بین المللی اعلام می دارند.»

✓ آیا شناسایی به کشور جدید شخصیت بین المللی می بخشد یا فقط بیانگر آن است که کشور جدید چنین شخصیتی را دارا بوده است؟

در این خصوص دو نظریه وجود دارد : ۱. **نظریه تأسیسی یا ایجاد**ی و ۲. **نظریه اعلامی**.

طبق نظریه اول، اراده ی موافق و خاص کشورها که به صورت شناسایی تجلی می کند، به جامعه سیاسی جدید موجودیت و شخصیت بین المللی می بخشد و در واقع شناسایی یک کشور، عامل ایجاد و تأسیس آن می باشد و طبق نظریه دوم، چون کشور یک پدیده ی اجتماعی و تاریخی بوده و مولود قواعد حقوقی نیست، بنابراین به محض اجتماع سه عامل تشکیل دهنده ی آن (عامل انسانی : جمعیت، عامل ارضی: سرزمین و عامل سیاسی : حکومت یا حاکمیت) ایجاد خواهد شد و شناسایی که قاعده ای حقوقی است، عامل تشکیل دهنده برای کشور جدید محسوب نمی شود؛ بلکه صرفاً به منزله ی ورود کشور جدید به صحنه ی بین المللی و سرآغاز برقراری روابط دیپلماتیک و انعقاد معاهدات بین المللی با کشور جدید است. امروزه نظریه دوم (نظریه اعلامی) در حقوق بین الملل پذیرفته شده است.

❖ نکته:

شناسایی معمولاً باید پس از تأسیس و ایجاد کشور جدید صورت گیرد، اما ممکن است شناسایی پیش‌رس هم باشد؛ مانند شناسایی الجزایر از طرف برخی از کشورها قبل از ایجاد رسمی آن.

چگونگی شناسایی :

شناسایی ممکن است به یکی از دو روش **صریح** یا **ضمنی** و هرکدام به شکل **فردی** یا **جمعی** صورت پذیرد :

۱. **شناسایی صریح فردی** : شناسایی کشور جدید به طور صریح و علنی از سوی هریک از کشورها

ضمن تنظیم یک سند رسمی (معاهده خاص، اعلامیه، یادداشت دیپلماتیک و ...)

۲. **شناسایی صریح جمعی** : شناسایی کشور جدید به روش علنی از طرف تعدادی از کشورها به طور

دسته جمعی یا چند جانبه ضمن تنظیم یک سند رسمی؛

۳. **شناسایی ضمنی فردی** : شناسایی کشور جدید به طور ضمنی (ضمن برقراری روابط دیپلماتیک یا

کنسولی و یا انعقاد معاهده بین المللی یا مکاتبات دیپلماتیک)؛

۴. **شناسایی ضمنی جمعی** : شناسایی ضمنی کشور نوپدید توسط عده ای از کشورها؛ مانند پذیرش

عضویت در یک سازمان بین المللی، الحاق به یک معاهده بین المللی و ...

✓ آیا شناسایی یک کشور توسط سایر کشورها الزامی است؟

طبق نظر کمیسیون حقوق بین الملل، شناسایی عملی آزادانه است که به طور کلی نه تکلیف و تعهدی نسبت به آن وجود دارد و نه وظیفه ای در مورد عدم شناسایی وجود دارد. بنابراین در حالی که شناسایی باید عملی حقوقی باشد، عملی سیاسی شده است که در بند اراده ی کشورهاست و کشورها آن را تابع ملاحظات سیاسی و اجتماعی می دانند. آنچه مهم است اینکه شناسایی یک کشور جدید و برقراری روابط، دو مسئله جدا از هم هستند. در همین راستا، نظریه ای در حقوق بین الملل تحت عنوان "**دکترین استیمسون**" وجود دارد. در ژانویه سال ۱۹۳۲ به هنگام اشغال منچوری توسط ژاپن، استیمسون وزیر امور خارجه ایالات متحده امریکا، ضمن ارسال یادداشتی برای چین و ژاپن، اعلام نمود که حکومت وی، وضعیتی را که به وسیله ی تجاوز حادث شده باشد را به رسمیت نمی شناسد. در سال بعد، جامعه ملل، طی قطعنامه ای اعلام داشت که کشور های عضو جامعه ملل موظف هستند هرگونه معاهده یا توافق را که ممکن است به وسایلی مغایر با میثاق جامعه ملل به وجود آمده باشد به رسمیت نشناسند. ولی منشور ملل متحد در این خصوص مسکوت مانده است.

❖ شناسایی حکومت ها :

هنگامی که کشور جدیدی تشکیل می گردد، شناسایی آن کشور متضمن شناسایی حکومت آن نیز هست؛ ولی چنانچه حکومت کشوری (در اثر انقلاب، کودتا و ...) تغییر یابد، با توجه به اصل دوام کشورها (که یک قاعده آمره حقوق بین الملل است)، تغییر حکومت تاثیری در ثبات کشور ندارد؛ زیرا شناسایی حکومت دارای هدفی محدودتر از شناسایی کشور است. ولی شناسایی یک حکومت منوط به انجام شرط استقرار سلطه یا واقعی بوده قدرت است. این اصل به این معناست که حکومت باید در سراسر قلمرو داخلی کشور از قدرت و حاکمیت واقعی و ثبات سیاسی برخوردار بوده و قادر به انجام تعهدات بین المللی باشد. بنابراین، حکومت هایی که بر اثر انقلاب های داخلی تشکیل می گردند، تنها زمانی باید مورد شناسایی قرار گیرند که رهبران آن ها بتوانند اداره ی امور کشور را به طور کامل و موثر در دست بگیرند. در زمینه ی الزام یا عدم الزام به شناسایی حکومت ها، دو نظریه وجود دارد:

(۱) نظریه توبار (دکترین مشروعیت) :

این نظریه از سوی توبار (وزیر وقت امور خارجه اکوادور) بیان شد. بر اساس این نظریه، کشورها ملزم هستند که از شناسایی حکومت های جدیدی که در آینده بر اثر انقلاب یا کودتا روی کار می آیند، تا زمانی که آن حکومت جدید شکل قانونی بیابد و دارای قانون اساسی شود خودداری ورزند. امروزه نظریه **بتانگور** جای نظریه توبار را گرفته است که بر اساس آن، کشورها باید از شناسایی حکومت هایی که از راه اعمال زور تشکیل می شوند، خودداری کنند.

(۲) نظریه استرادا (وزیر وقت امور خارجه مکزیک) :

بر اساس این نظریه، شناسایی عملی توهین آمیز است که به حاکمیت ملل دیگر لطمه وارد می آورد؛ عملی که در واقع ارزیابی امور داخلی کشورها از سوی حکومت های دیگر است. بنابراین بر اساس این نظریه، مکزیک معتقد به شناسایی نبود.

❖ انواع شناسایی :

۱. شناسایی دوژوره (De Jure) :

شناسایی دوزوره یک کشور جدید، متضمن شناسایی دوزوره ی حکومت آن نیز هست. شناسایی دوزوره، قطعی، غیر قابل لغو، کامل و تمام است و کلیه آثار شناسایی را به بار می آورد. تنها راه عملی بی اثر کردن شناسایی دوزوره، قطع روابط دیپلماتیک و کنسولی با آن کشور یا حکومت است.

۲. شناسایی دوفاکتو (De Facto):

کشورها هنگامی مبادرت به شناسایی دوفاکتو می کنند که در خصوص ثبات قدرت سیاسی کشور یا حکومت تردید داشته باشند. شناسایی دوفاکتو موقت و قابل لغو است و ممکن است پس از چند مدت بر اثر تغییر اوضاع و احوال از سوی کشور شناسایی کننده لغو شود. به عنوان مثال، دولت فرانسه در گذشته حکومت فنلاند را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخته بود، اما بعدها آن را لغو کرد. از طرف دیگر ممکن است شناسایی دوفاکتو به شناسایی دوزوره تبدیل گردد. مثلاً آمریکا و انگلیس ابتدا در سال ۱۹۴۸ اسرائیل را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناختند اما بعداً آن را به دو ژوره تبدیل نمودند.

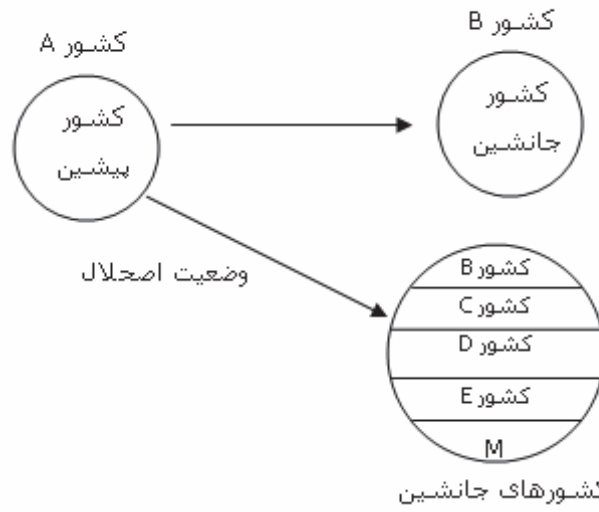
(ب) جانشینی کشورها succession :

جانشینی کشورها به این معناست که کشوری به جای کشور دیگر، مسئولیت روابط بین المللی را در یک سرزمین بر عهده می گیرد. این تغییر یا انتقال حاکمیت به روش های زیر صورت می گیرد:

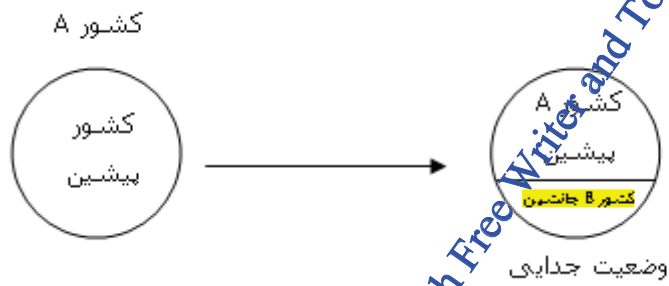
- کشوری کل سرزمین خود را از دست بدهد و کشور یا کشورهای جدیدی به جای آن یا آن ها تأسیس شوند. این وضعیت را ناپدیدی یا اضمحلال (**Dissolution**) می نامند.
- کشوری بخشی از سرزمین خود را از دست بدهد و کشور یا کشورهای جدیدی در آن قسمت تأسیس شود. این وضعیت را جدایی (**Separation**) می نامند.
- کشوری بر اثر رهایی از استعمار، در سرزمین معینی تأسیس شود. این وضعیت را استقلال (**Independence**) می نامند.
- کشوری بخشی از سرزمین خود را به نفع کشور دیگری از دست بدهد. این وضعیت را انضمام (**Annexation**) می نامند.

کشوری که حاکمیت خود را در تمام یا بخشی از سرزمینش از دست می دهد، کشور پیشین (Predecessor State) و کشوری که به جای او در آن سرزمین اعمال حاکمیت می کند، کشور جانشین (Succession State) نامیده می شود. از جمله اسناد بین المللی در زمینه جانشینی کشورها می توان عهدنامه وین در زمینه جانشینی کشورها بر معاهدات ۱۹۷۸ ، عهدنامه وین در زمینه جانشینی کشورها بر موضوعاتی به جز معاهدات ۱۹۷۸ و عهدنامه وین در زمینه جانشینی کشورها بر اموال ، اسناد و دیون ۱۹۸۳ را نام برد که مورد اول اجرایی شده اما موارد دوم و سوم هنوز به مرحله اجرا درنیامده اند.

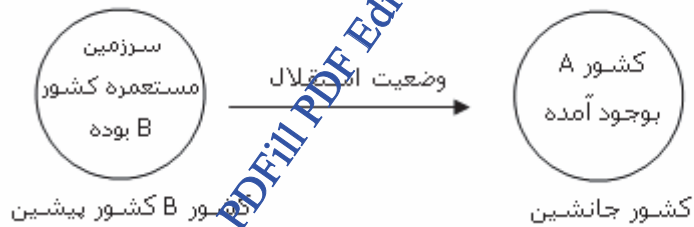
حالت اول



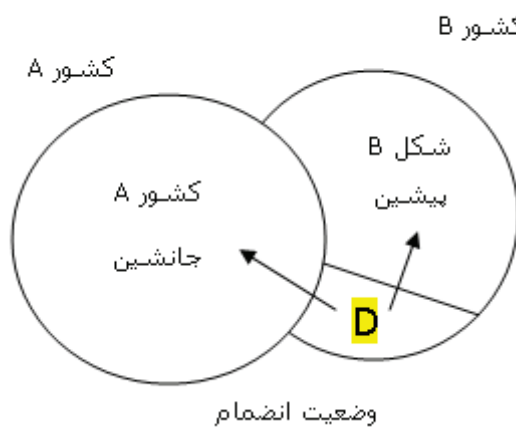
حالت دوم



حالت سوم



حالت چهارم



آثار حقوقی جانشینی کشورها

پرسشی که در اینجا قابل طرح است، این است که آیا حقوق و تعهدات کشور پیشین به کشور جانشین منتقل می شود؟ این عمل تا چه حدودی انجام می پذیرد؟ به بیان دیگر، جانشینی کشورها چه آثار حقوقی به بار می آورد؟

جانشینی بر اموال

الف: اموال دولتی و عمومی

اموال دولتی و عمومی کشور پیشین، شامل اموال- اعم از منقول و غیر منقول- اسناد و مدارک، حقوق و منافع است که در زمان جانشینی کشورها و مطابق حقوق داخلی کشور پیشین، متعلق به آن کشور بوده است. انتقال یا واگذاری این اموال، بلاعوض و بدون پرداخت غرامت صورت می گیرد، مگر آنکه به نحو دیگری توافق و یا از سوی یک رکن بین المللی ویژه در مورد آنها تصمیم گیری شده باشد.

انتقال کلیه اموال کشور پیشین به کشور جانشین، صورتی است که تمامی سرزمین کشور پیشین به کشور جانشین منتقل شده باشد، اما اگر فقط بخشی از سرزمین انتقال یافته باشد، جانشینی اموال فقط شامل اموال دولتی و عمومی می شود که در همان بخش انتقال یافته سرزمین قرار گرفته است. موضوع انتقال اموال دولتی و عمومی کشور پیشین به کشور جانشین، بصراحت در حقوق عرفی و رویه قضایی بین المللی مقرر شده است.

ب: اسناد و مدارک دولتی

طبق ماده ۲۰ عهدنامه ۱۹۸۳ "مجموعه اسناد و مدارک دولتی کشور پیشین، شامل مدارکی است که کشور پیشین در اجرای وظایفش صادر یا دریافت کرده است و در زمان جانشینی کشور، طبق حقوق داخلی کشور پیشین به آن کشور تعلق داشته است و به طور مستقیم یا با نظارت آن و به هر منظور نگهداری می

شده است." به موجب دكترين و رويه بين المللى، مجموعه اسناد و مدارك دولتى كه در اختيار كشور پيشين بوده و به خارج از سرزمين انتقال يافته و نگهدارى مى شوند، بايد به كشور جانشين منتقل گردند، زيرا آنها از متعلقات سرزمين به حساب مى آيند.

ج: اموال خصوصى

جانشينى كشورها به خودى خود موجب اسقاط حقوق ساكنان كشور پيشين بر اموال خصوصى آنان نمى شود. به عبارت ديگر، اموال خصوصى، مشمول مقررات مربوط به انتقال اموال دولتى و عمومى نيستند. با اين حال، "چنانچه كشور جانشين بخواهد اموال خصوصى موجود در كشور پيشين را مصادره و ضبط كند؛ محدوده اقتدار او به تابعيت مالك آن اموال بستگى دارد. هرگاه مالك، تابعيت كشور جانشين را داشته و يا كسب كرده باشد، طبق حقوق بين الملل عرفى، حق كشور جانشين به مصادره اموال او نامحدود است، گرچه ممكن است اين حق براساس معاهدات حقوق بشرى محدود شده باشد. از سوى ديگر، اگر مالك از اتباع كشور پيشين يا كشور ثالث باشد، كشور جانشين بايد حداقل معيارهاى بين المللى مربوط به رفتار با بيگانگان را در مورد وي اعمال كند؛ يعنى مصادره بايد براى يك هدف عمومى و توأم با پرداخت غرامت باشد. چنين قواعدى از هر درجه كه باشند، قواعد سنتى محسول مى شوند كه كشورهاي غربى آنها را پذيرفته اند، اما اغلب كشورهاي افريقايى- آسيايى آنها را مردود مى شمارند.

ديون و مطالبات خارجى دولتى:

۱- ديون رژيم ۲- ديون كشور

الف: تفكيك ميان ديون كشور و ديون رژيم

در مورد ديون يا بدهيهاى خارجى بايد ميان ديون كشور و ديون رژيم يا حكومت تفكيك قايل شد. ديون رژيم يا حكومت، بدهيهاى خارجى استكه كشور پيشين به نفع نوعى سياست خاص به بار آورده و مبالغ آن رادر زمان صلح، صرف انقياد مردم و يا در زمان جنگ صرف هزينه هاى جنگى نموده است. اين گونه بدهيها مشمول اصل انتقال دين نيست.

در مقابل ديون كشور، بدهيهايى وجود دارد كه با سرزمين كشور پيشين ارتباط مستقيم دارد و اين كشور مبالغ آن را صرفاً جهت حفظ منافع عمومى و مى هزينه كرده است.

ب: فرایند انتقال دیون کشور

قاعده اصلی این است که بدهی کشور پیشین "به یک نسبت منصفانه و مخصوصاً با در نظر گرفتن اموال، حقوق و منافعی که در رابطه با این بدهی ایجاد شده، به کشور جانشین منتقل می شود."

قاعده مذکور در صورتی قابل اعمال است که کشور پیشین سرزمین خود را به طور کامل از دست بدهد.

اما اگر کشوری بخشی از سرزمین خود را از دست بدهد، کشور یا کشورهای جانشین، تنها قسمتی از بدهیهای کشور پیشین را بر عهده خواهند گرفت، زیرا اگر جز این باشد، ممکن است کشور پیشین با سرزمین کوچک شده و منافع اقتصادی کاهش یافته، قادر به بازپرداخت بدهیهای خود نباشد. اگر کشوری تجزیه و به چند کشور تبدیل شود، عادلانه آن است که مسئولیت بازپرداخت بدهیهای آن کشور میان کشورهای جانشین تقسیم شود. در دو مورد اخیر، مشکل، تصمیم گیری در این خصوص است که هر یک از کشورهای جانشین می بایست چه نسبتی از بدهیها را پرداخت کند؟

در صورتی که کشور جدیدی بر اثر استعمار زدایی تأسیس شود، بدهیها (از کشور پیشین) به کشور جدید تأسیس منتقل نمی شود، مگر آنکه این بدهیها مستقیماً به سرزمین انتقال یافته مربوط باشد.

ج: فرایند انتقال مطالبات

مقصود از مطالبات، وامها یا قروض و یا به طور کلی تعهدات مالی خارجی است که کشوری در قبال کشور پیشین بر عهده دارد. درباره فرایند انتقال مطالبات، هیچ گونه مقررات معاهده ای وجود ندارد، اما طبق یک قاعده عرفی عام، مطالبات کشور پیشین به کشور یا کشورهای جانشین منتقل می شود.

حقوق عمومی

مقصود از حقوق عمومی، حق بر تابعیت، حق شرکت در انتخابات، حق اشتغال به امور عمومی و بالاخره صلاحیت و اقتدار قضایی تصمیمات مراجع قضایی است. حقوق عمومی تابع نظامهای حقوقی گوناگونی است و کاملاً به نظام سیاسی و حاکمیت شخصی هر کشور ارتباط دارد؛ به گونه ای که نمی توان راه حلهایی را که یک کشور پیشین در پیش می گیرد، برای کشور دیگر لازم الاتباع دانست. استمرار حقوق عمومی یا انتقال آن حقوق از کشور پیشین به کشور جانشین، به رغم آنکه از آن به عنوان "اصل" یاد می شود، اما در واقع نمی توان آن را اصل

دانست، چرا که طبق حقوق بین الملل عرفی، حقوق عمومی تنها در صورتی می تواند استمرار یافته و نسبت به کشور جانشین قابل اعمال باشد که در این باره، توافق صریحی میان کشور پیشین و کشور جانشین صورت گرفته باشد.

وضعیت خاص تابعیت اشخاص حقیقی

اصولاً تغییر حاکمیت، موجب تغییر تابعیت اشخاص خصوصی- اعم از حقیقی یا حقوقی- می شود، زیرا نظام حقوقی حاکم بر تابعیت، وابستگی تام و تمامی با اصل حاکمیت هر کشور دارد. این اصل به معنای آن است که با انتقال سرزمین کشوری به کشور دیگر، اتباع کشور پیشین، تابعیت گذشته خود را از دست می دهند و تابعیت کشور جانشین را به دست می آورند.

امروزه به منظور احترام به اراده فردی، چندین قاعده مقرر شده است:

- ۱- هر شخص حقیقی که در زمان جانشینی دارای تابعیت کشور پیشین بوده است، منصرف از چگونگی کسب این تابعیت، حق انتخاب یکی از دو تابعیت کشور پیشین یا کشور جانشین را دارد.
 - ۲- هرگاه بر اثر جانشینی، کشور پیشین موجودیت خود را کاملاً از دست بدهد تابعیت کشور جانشین تماماً به اتباع کشور پیشین تحمیل و اعطا می شود.
 - ۳- اشخاص حقیقی مجاز به حفظ تابعیت کشور پیشین و انتخاب تابعیت کشور جانشین نیستند؛ یعنی آنان باید از میان دو تابعیت، یکی را انتخاب کنند.
- این امر به منظور جلوگیری از وضعیت تابعیت مضاعف است.

نظامهای حقوقی

جانشینی کشورها موجب از میان رفتن نظم حقوقی کشور پیشین و جایگزینی نظم حقوقی کشور جانشین می شود. در این وضعیت، بسیار عادی و معمولی است که کلیه قوانین، مقررات اداری، صلاحیت مراجع قضایی مدنی، کیفری و اداری، موضوع انتقال قرار گیرند.

بدیهی است کشور جانشین می تواند بر مبنای حاکمیت خود، تصمیم به حفظ بخشی از قوانین قبلی (کشور پیشین) گیرد؛ به گونه ای که از گسیختگی حقوقی خسارت بار به اشخاص عادی و سازمان اداری سرزمین انتقال یافته، پرهیز شود.

حقوق مکتسبه

۱- حقوق مکتسبه عمومی

۲- حقوق مالی یا خصوصی

۳- حقوق مختلط

"اصل جهانی پذیرفته شده این است که تغییرات سرزمینی نمی توانند به حقوق مکتسبه لطمه ای وارد سازند. این اصل عام، نه تنها جزء تفکیک ناپذیر حقوق بین الملل است، بلکه همواره از اجزای اصلی حقوق، به طور کلی است؛ چنان که دیوان دایمی دادگستری بین المللی همین نظر را پذیرفته است: "اصل احترام به حقوق مکتسبه جزء تفکیک ناپذیر و از اجزای حقوق بین الملل عرفی است."

با این حال، لازم است که قلمرو اعمال و اجرای اصل مذکور با در نظر گرفتن ماهیت حقوق استنادی معین و مشخص شود: اولاً حقوق (مکتسبه) عمومی (جمع حق)؛ یعنی مجموع حقوقی که بر مبنای حقوق داخلی کشور پیشین ایجاد شده و به دست آمده است.

مشمول قاعده احترام به حقوق مکتسبه نمی شوند و در قبال کشور جانشین قابلیت استناد ندارند. ثانیاً حقوق مالی از حمایت خاصی برخوردارند. این حقوق، در زمره حقوق خصوصی هستند که تغییر حاکمیت در آنها تأثیری نمی گذارد. ثالثاً راجع به حقوق مختلط؛ یعنی حقوق ناشی از قرار داد منعقد شده با کشور پیشین اجرای اصل عام احترام به حقوق مکتسبه، به طور کلی توسط رویه بین المللی پذیرفته شده است.

امتیازات

"امتیاز" از جمله حقوق قراردادی است؛ یعنی حقوقی که طبق قرارداد منعقد شده میان یک کشور و یک شخص بیگانه شناخته شده است. در چنین قراردادهایی، امتیاز دهنده تضمین می کند که امتیاز گیرنده فعالیت خود را با شرایط خاص مقرر در قرارداد انجام دهد. در مقابل، صاحب امتیاز متعهد به پرداخت مبلغی به صورت حق امتیاز به کشور امتیاز دهنده است.

امتیازات در عین حال که در قبال امتیاز دهنده دارای خصیصه عمومی هستند، در قبال امتیاز گیرنده ویژگی حقوق خصوصی را دارا هستند. حال چنانچه کشور امتیاز دهنده تمام یا بخشی از سرزمین خود را از دست بدهد و کشور یا کشورهای دیگر جانشین آن گردند، تکلیف امتیازات داده شده از سوی کشور پیشین به اشخاص خارجی چه می شود؟ در پاسخ باید اصل را بر این پایه

گذاشت که امتیازات با تغییر حاکمیت ساقط نمی شوند و عمل جانشینی موجب برقراری ارتباط میان کشور جانشین و شخص امتیاز گیرنده خواهد شد. کشور جانشین باید به امتیاز گیرنده اجازه دهد که منافع حاصل از قرارداد را به دست آورد و اگر او را از برخی یا تمام منافع محروم کند، بایستی غرامت بپردازد.

مسئولیت بین المللی

جانشینی کشورها بر مسئولیت بین المللی تأثیر نمی گذارد، زیرا "اصول عام مسئولیت بین المللی، بویژه قواعد مربوط به عدم قابلیت انتساب اعمال نامشروع یا خلاف، هر عقیده ای را که حاکی از تداوم مسئولیت انفعالی یا فعال (ناشی از ترک فعل یا فعل) باشد، از شمول خود خارج می کند." بنابراین، هرگونه ادعایی برای جبران خسارت ناشی از اعمال خلاف حقوق بین الملل کشور پیشین در مقابل کشور جانشین، کاملاً جنبه شخصی و فردی داشته و مسموع نخواهد بود و تنها کشور پیشین مسئول اعمال خود باقی خواهد ماند. چنانچه کشور پیشین قبل از انحلال، علیه کشور دیگری ادعایی هم داشته باشد، با اضمحلال، ادعای مزبور نیز ساقط می شود. به بیان دیگر، "کشورهای جدید موجودیت خود را به مثابه "لوح مطهر" آغاز می کنند و اضمحلال یک کشور (کشور پیشین) چه مدعی و چه مدعی علیه باشد، موجب از بین رفتن ادعا می شود."

جانشینی کشورها بر معاهدات

تأثیر جانشینی کشورها بر معاهدات را می توان با توجه به نوع معاهدات و شکل جانشینی به شرح زیر مورد بررسی قرار داد:

انواع معاهدات:

الف: معاهدات شخصی

ب: معاهدات عینی

ج: سایر تعهدات قراردادی

الف: معاهدات شخصی:

معاهدات شخصی که در واقع همان معاهدات قراردادی هستند، صرفاً برای طرفهایشان حقوق و تکالیف ایجاد می کنند؛ از جمله معاهدات مودت، همکاریهای اقتصادی و بازرگانی و امثال آنها.

این گونه معاهدات تا زمان دوام کشور طرف معاهده معتبر بوده و با اضمحلال آن، از درجه اعتبار ساقط می گردند. آثار جانشینی بر چنین معاهداتی در کلیه اشکال جانشینی کشورها، به این ترتیب است که کشور یا کشورهای جانشین، کماکان ملتزم در قبال آن معاهدات باقی خواهند ماند.

کشور تازه استقلال یافته براساس بهترین "لوح مطهر" یا "لوح سپید"، به معاهدات شخصی کشور پیشین متعهد و ملتزم نخواهد بود مگر آنکه این کشور با صدور "اعلامیه جانشینی" استمرار و تداوم معاهدات کشور پیشین را بپذیرد.

ب: معاهدات عینی

به موازات معاهدات شخصی، شماری از معاهدات وجود دارند که پدید آورنده وضعیت های عینی هستند؛ از جمله معاهدات سرزمینی و معاهدات متضمن منافع عمومی جامعه بین المللی و معاهدات حقوق بشری و یا به طور کلی معاهدات قانون ساز.

معاهدات عینی در صورت وقوع جانشینی کشورها- به هر شکل که باشند- از کشور پیشین به کشور جانشین به صورت "خودکار" انتقال می یابند و در نتیجه، عمل جانشینی هیچ گونه وقفه ای در اجرای آنها ایجاد نمی کند و اجرایشان کماکان استمرار دارد.

اما به طور استثناء، سه دسته از معاهدات عینی هستند که به محض وقوع جانشینی، منفسخ می گردند. آنها عبارتند از:

- ۱- معاهدات مربوط به استقرار پایگاههای نظامی خارجی در کشور جانشین
- ۲- معاهدات اجاره بخشی از سرزمین کشور جانشین به سایر کشورها
- ۳- معاهدات واگذاری منابع طبیعی کشور جانشین به سایر کشورها

ج: وضعیت سایر تعهدات قراردادی

تعهدات قراردادی زیر در صورت جانشینی، از کشور پیشین به کشور جانشین منتقل می شوند:

- ۱- تعهدات قراردادی که اعلام کننده قواعد عرفی موجودند
- ۲- تعهدات قراردادی که موید قواعد آمره هستند. البته، چنین به نظر می رسد که شأن و منزلت این گونه تعهدات از سطح قراردادی فراتر رفته است.
- ۳- تعهدات قراردادی الزام آوری که به قواعد عرفی تبدیل شده اند.
- ۴- سرنوشت معاهدات در صورت واگذاری یا انضمام بخشی از سرزمین یک کشور به کشور دیگر.

عضویت در سازمانهای بین المللی

در رابطه با موضوع، سئوالی که مطرح می شود این است که اگر کشور جانشین کشوری جدید التأسيس باشد، آیا آن کشور با حقوق کامل در سازمانهای بین المللی که کشور پیشین در آنها عضویت داشته، پذیرفته می شود؟ طبق قاعده کلی قابل اجرا که ناشی از سیاست استعمارزدایی است، چنین کشورهایی باید به طور جدایی عضویت سازمانهای بین المللی را درخواست نمایند و رویه سازمان ملل متحد و سازمانهای تخصصی وابسته آن نیز چنین است. پس از جدایی پاکستان از هند و تبدیل هند و پاکستان به دو کشور مستقل سازمان ملل متحد تشریفات مربوط به درخواست را فقط در مورد پاکستان لازم دانست.

در مورد سایر اشکال تاسیس کشور جدید و آثار آن بر جانشینی در عضویت در سازمان ملل متحد نیز قاعده کلی و عام همان است که قبلاً ذکر شد. با این حال، رویه سازمان در مواردی گوناگون و خاص بوده است.

عضویت جمهوریهای مستقل شوروی (سابق)

کشورهای عضو "جامعه کشورهای مستقل شوروی" (سابق) پذیرفتند که روسیه جانشین اتحاد جماهیر شوروی (سابق) در سازمان ملل متحد و ارکان وابسته به آن، با کلیه حقوق و امتیازات، مخصوصاً حق وتویی باشد که برای اتحاد جماهیر شوروی (سابق) شناخته شده است.

این عملکرد با هیچ گونه اعتراضی مواجه نگردید. البته سازمان ملل متحد از سایر کشورهای استقلال یافته خواست تا درخواست عضویت نمایند، و آنها نیز به تدریج این کار را انجام دادند.

عضویت جمهوریهای یوگسلاوی (سابق)

در این مورد، برخورد سازمان ملل متحد با سایر موارد مذکور متفاوت است؛ بدین گونه که علی رغم اینکه "صربستان و مونته نگرو" پس از تجزیه یوگسلاوی خود را کشور جمهوری فدرال یوگسلاوی و جانشین بلامنازع جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی اعلام نمودند، اما شورای امنیت و مجمع عمومی، این جانشینی بر عضویت را نپذیرفتند و اعلام داشت که عضویت جمهوریهای صربستان و مونته نگرو در سازمان ملل مانند سایر جمهوریهای یوگسلاوی سابق منوط به درخواست هر یک از آنها به طور جداگانه است.

PDFfill PDF Editor with Free Writer and Tools

مطالعه موردی: جانشینی بر معاهدات و ادعای برخی کشورهای ساحلی خزر

در خصوص جانشینی کشورهای حاشیه دریای خزر بر معاهدات منعقدۀ فیما بین ایران و شوروی سابق، جمهوری های آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان معتقدند که معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بی اعتبارند و به دلیل جانشینی و به استناد قاعدۀ "لوح مطهر"^۱ به آنها قابل انتقال نیستند. این ادعا کاملاً مردود است. زیرا استناد به قاعدۀ لوح مطهر تنها در مورد جانشینی کشورهای تازه استقلال یافته و رها شده از بند استعمار صحیح است و نه در مورد سایر اشکال جانشینی کشورها. به بیان دیگر، با توجه به اینکه کشورهای مذکور، پس از فروپاشی و اضمحلال شوروی سابق تاسیس شدند، لذا قاعدۀ لوح مطهر نسبت به آنها قابل اعمال نمی باشد. ادعای دیگر آذربایجان این است که با فروپاشی اتحاد شوروی، مخصوصاً با استناد به قاعدۀ ربوس^۲، معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ اعتبار خود را از دست داده اند و فاقد موضوعیت هستند. این ادعا نیز قابل پذیرش نیست، زیرا جانشینی بر معاهدات تابع نظام حقوقی خاصی است که طبق مادۀ ۷۳ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ در زمینه حقوق و معاهدات، خارج از شمول آن کنوانسیون و در واقع تابع کنوانسیون ۱۹۷۸ است و چون تغییر بنیادین اوضاع و

^۱ اصل لوح مطهر (clean slate) یا ولادت پاک قاعده‌ای در مبحث جانشینی دولت‌ها در حقوق بین‌الملل است که بر اساس آن دولت‌های استقلال یافته، الزامی به رعایت معاهداتی ندارند که دولت‌های قبلی در مورد سرزمین آنها بسته‌اند و این حق را دارند که زندگی خود را بدون هیچ تعهدی با یک «ولادت مطهر» آغاز کنند.

^۲ قاعدۀ ربوس (Rebuse) یا تغییر بنیادین اوضاع و احوال به این معنی است که هر گاه اوضاع و احوال زمان انعقاد معاهده ای در طول زمان و در حین اجرا دچار تغییر بنیادین و اساسی شود، طرفی که تغییر برایش حادث شده است می تواند به عنوان موجبی برای اختتام یا تعلیق اجرای معاهده به آن استناد کند؛ اگر این استناد شرایط مقرر در عهدنامه حقوق معاهدات وین را داشته باشد. باید توجه نمائیم که قاعدۀ ربوس که نقطه مقابل قاعدۀ وفای به عهد است؛ عمل و خدمت بسیار مفیدی در جامعه بین المللی انجام می دهد که سخت قابل ملاحظه است. چون در حقیقت قاعدۀ ای است که بر طبق آن می توان فسخ معاهده ای را در هنگامی که شرایط و اوضاعی که از موجبات انعقاد آن معاهده بوده و بطور اساسی تغییر کرده است اعلان نمود. ربوس، قاعدۀ یا اصلی است که آن را به لفظ لاتینی ((ربوس سیک استان تیوس)) می نامند یعنی بقای همه چیز به همان صورت، از زمان انعقاد عهد به بعد است.

احوال به عنوان یکی از موجبات اختتام یا تعلیق اجرای معاهدات طبق کنوانسیون ۱۹۶۹ می باشد، لذا استناد به آن موضوعیت ندارد.

به فرض هم اگر چنین ادعایی را بپذیریم، این اصلی شناخته شده است که طرف معاهده ای که نقشی در ایجاد تغییر اوضاع و احوال یعنی فروپاشی نداشته (ایران) نباید متضرر شود. به علاوه اینکه جمهوری های مذکور در اعلامیه آلمانی ۱۹۹۱، رسماً جانشینی بر کلیه معاهدات کشور پیشین (اتحاد جماهیر شوروی) را پذیرفته اند و بعد از آن به استناد قاعده استاپل^۳، مأخوذ به تعهدات خود بوده و نمی توانند از آنها صرف نظر نمایند.

^۳. قاعده ی استاپل در حقوق بین الملل را می توان با ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی که بیان می دارد انکار بعد از اقرار مسموع نیست مقایسه نمود. منظور از قاعده استاپل ممنوعیت استناد، اعمال یا ادعای حق و تکلیف یا هر موضوع حقوقی است که شخص مدعی، قبلاً اظهار یا بیانی مغایر با آن داشته است مثلاً پس از انعقاد قرارداد، یکی از هر دو سو نمی تواند ادعای غیر قانونی بودن آن را بکند. واژه استاپل از نظر لغوی به معنای مانع است و ریشه در زبان فرانسه دارد. این قاعده اجمالاً چنین می گوید که هیچ کس نمی تواند به زبان دیگری تناقض گویی کند. این قاعده بیشتر در حقوق بین الملل کاربرد داشته اما معادل آن در حقوق اکثر کشورها وجود دارد. برای مثال قاعده عدم استماع انکار بعد از اقرار در حقوق ایران نمونه ای از استاپل است.

منابع حقوق بین الملل

امروزه بخش عمده و اصلی منابع حقوق بین الملل در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری متجلی است. طبق این ماده:

۱. « دیوان که وظیفه دارد اختلافاتی را که به آن ارجاع می شود، طبق حقوق بین الملل حل و فصل کند، موازین زیر را مورد اجرا قرار می دهد:

A. عهدنامه های بین المللی اعم از عام^۱ یا خاص^۲ که موجد قواعد حقوقی بوده و صراحتاً از سوی کشورهای طرف دعوا به رسمیت شناخته شده اند.

B. عرف بین المللی به منزله رویه ای عام که همچون قاعده ای حقوقی پذیرفته شده است؛

C. اصول کلی حقوقی که از طرف ملل متمدن به رسمیت شناخته شده آن؛

D. با توجه به مقررات ماده ۵۹ اساسنامه^۳، تصمیمات قضایی و عقاید صالح ترین صاحب نظران حقوقی ملت های مختلف به منزله وسایل فرعی (کمکی) شناخت قواعد حقوقی.

۲. مقررات حاضر، خدشه ای به اختیار دیوان در صدور حکم مطابق قاعده صلاح و صوابدید^۴ وارد نمی کند. مشروط بر اینکه اصحاب دعوا با آن موافق باشند.

بنابراین، طبق ماده مذکور، منابع حقوق بین الملل عبارت اند از: معاهدات، عرف و اصول کلی حقوقی.

تصمیمات قضایی بین المللی و دکترین نیز منحصراً راه های فرعی تعیین قواعد حقوقی هستند نه در زمره ی منابع حقوق بین الملل. امروزه ماده ۳۸ اساسنامه دیوان، تصویر کاملی از منابع حقوق بین الملل را ترسیم نمی کند؛ بلکه اصل انصاف، اعمال حقوقی یکجانبه کشورها و سازمان های بین المللی و قواعد آمره نیز هرکدام در تنظیم حقوقی روابط بین المللی موثرند و می توانند به عنوان منبع حقوق بین الملل ایفای نقش کنند.

۱. معاهده عام (General) معاهده ای است که موضوع آن عمومیت داشته و برای کلیه کشورها لازم الاجراست. مانند منشور ملل متحد.

۲. معاهده خاص (Particular) معاهده ای است که موضوع آن در مورد خاصی بوده و تنها برای کشورهای متعاهد الزام آور است.

۳. ماده ۵۹ اساسنامه دیوان: آراء دیوان تنها نسبت به کشورهای طرف دعوا و در موردی که موضوع حکم بوده الزام آور است.

۴. قاعده صلاح و صوابدید یا عدالت و انصاف (Ex aequo et bono) به معنای رفع اختلاف از طریق کدخدامنشانه است.

با توجه به اینکه سلسله مراتب مذکور در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری، صرفاً سلسله مراتب نگارشی است (و به معنای برتری معاهد بر عرف یا اصول کلی حقوقی نیست)، بنابراین از نظر ماهوی، قواعد آمره در رأس سلسله مراتب منابع حقوق بین الملل قرار می گیرند و پس از آن ها، معاهدات عام و عرف های عام و سپس معاهدات خاص و عرف های خاص و در نهایت اصول کلی حقوقی قرار می گیرند.

معاهدات بین المللی:

از دیدگاه عرف، هرگونه توافق منعقد شده میان تابعان حقوق بین الملل به منظور حصول آثار حقوقی معین طبق حقوق بین الملل، معاهده نام دارد. ولیکن طبق قسمت الف بند ۱ ماده ۲ کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات وین، «معاهده به معنی توافق بین المللی است که میان کشورها به صورت کتبی منعقد شده و مشمول حقوق بین الملل باشد؛ اعم از اینکه در سندی واحد یا در دو یا چند سند مرتبط به هم آمده باشد. صرف نظر از عنوان خاص آن».

بنابراین هر معاهده بین المللی یک توافق بین المللی و تابع حقوق بین الملل است. اما هر توافق بین المللی را نمی توان یک معاهده قلمداد نمود. با این وصف، برخی از توافق های بین المللی از جمله قراردادهای تجاری دوجانبه بین المللی، توافق دولت ها و نهادهای غیر دولتی مانند سازمان های مردم نهاد و غیر دولتی، موافقت نامه های سرمایه گذاری خارجی، توافق میان کشورها از یک سو و ایالات یا دولت های عضو یک کشور فدرال، توافق میان دولت ها و نهضت های آزادی بخش و موافقت نامه های نزاکتی، خارج از شمول حقوق بین الملل هستند.

موافقت نامه های نزاکتی یا اخلاقی (Gentlemen's Agreement)، دارای ماهیت و خصوصیت صرفاً سیاسی هستند و دولت ها معمولاً به منظور دوری جستن از تعهدات حقوقی بین المللی به امضای این نوع موافقت نامه ها روی می آورند؛ چرا که این موافقت نامه ها فاقد آثار حقوقی لازم الاجرا هستند. نام های دیگر این موافقت نامه ها، یادداشت تفاهم، اعلامیه سران، تفاهم نامه، بیانیه مشترک، توصیه نامه و .. است.

طبقه بندی معاهدات

معاهدات را می توان از حیث تشریفات انعقاد آن ها به معاهدات رسمی و موافقت نامه های ساده یا اجرایی تقسیم نمود. معاهده رسمی معاهده ای است که انعقاد آن، مستلزم طی تشریفات قانونی پیچیده و طولانی است موافقت نامه های ساده یا اجرایی (Executive Agreement) معاهده ای است که به طور ساده و سریع

منعقد می شود. از جهت دیگر، معاهدات را می توان به عام یا قانون ساز و خاص یا قراردادی نیز تقسیم نمود. معاهدات قانون ساز یا عام متضمن قواعد اساسی بوده و در حکم قوانین بین المللی به شمار می آیند و رعایت آن ها برای کلیه کشورها و سازمان های بین المللی اعم از متعاقد و غیر متعاقد لازم الاجرا است. این نوع معاهدات معمولاً چندجانبه اند اما ممکن است برخی از معاهدات دو جانبه نیز از این نوع محسوب شوند. مثل معاهدات مرزی، بی طرفی و انتقال اراضی.. این نوع معاهدات، چون مربوط به نظم عمومی بین المللی هستند، جزو معاهدات قانون ساز شناخته می شوند. از مهمترین نمونه های این نوع معاهدات می توان منشور ملل متحد، عهدنامه های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ حقوق دیپلماتیک و کنسولی، عهدنامه ۱۹۶۹ حقوق معاهدات و .. را نام برد. در مقابل، معاهدات قراردادی یا خاص وجود دارند که هدف از انعقاد آن ها، رسیدن به منافع خاص کشورهای طرف معاهده است. مانند موافقت نامه های تجاری و فرهنگی.

آیین انعقاد معاهدات

برای تهیه و تنظیم معاهده، مراحل و تشریفات خاصی لازم است؛ این مراحل از یک سو به نوع معاهده و از سوی دیگر، به تعداد طرف های معاهده بستگی دارد. مراحل انعقاد معاهدات به ترتیب عبارت اند از :

۱. مذاکره در زمینه انعقاد معاهده؛

۲. نگارش و امضای معاهده؛

۳. تصویب معاهده؛

۴. مبادله یا تودیع اسناد تصویب.

مذاکره^۵، مرحله مقدماتی انعقاد معاهده بین المللی است؛ مذاکره مرحله ای است که طی آن خواسته ها و موقعیت کشورها و طرفین که مایل به انعقاد یک معاهده هستند، در حضور نمایندگان آن ها مطرح شده و مسائل مورد توافق طرف ها مشخص می گردد. مذاکره شامل کلیه مکاتبات و مبادله یادداشت ها، تماس های مخابراتی و گفتگوهای منظم و رو در رو است. امروزه مذاکره بین المللی توسط روسای کشورها و بیشتر وزرای امور خارجه انجام می شود؛ اما در سازمان های بین المللی رکن مسئول و اصلی انجام مذاکره توسط خود سازمان تعیین می شود و معمولاً این مسئولیت بر عهده دبیرکل آن سازمان می باشد. مقام صلاحیت دار و مسئول مذاکره، هر که باشد باید طبق حقوق بین الملل جهت انجام مذاکره تام الاختیار بوده و سندی به نام

^۵. Negotiation

اختیار نامه (Full Power) داشته باشد. اختیارنامه سندی است که از سوی مرجع صلاحیت دار یک کشور یا سازمان بین المللی صادر می شود و به موجب آن، شخص یا اشخاصی به عنوان نماینده کشور یا سازمان بین المللی جهت انجام مذاکره، پذیرش یا اعتبار بخشیدن به متن یک معاهده یا برای ابراز رضایت یک کشور به التزام در قبال یک معاهده تعیین می شوند. اما بر اساس ماده ۷ عهدنامه ۱۹۶۹ وین حقوق معاهدات، برخی از اشخاص به شرح ذیل، از داشتن اختیارنامه بی نیاز هستند:

۱. هرگاه از رویه کشورها یا سازمان بین المللی یا شرایط و اوضاع و احوال چنین برآید که قصد آن ها این بوده که شخص یا اشخاصی را که بدون اختیارنامه در مذاکره شرکت کرده اند، نماینده کشور یا سازمان بین المللی متبوع خود تلفی نمایند.

۲. اشخاص زیر به لحاظ سمت هایی که دارند، بدون داشتن اختیارنامه، نماینده تام الاختیار کشور یا سازمان بین المللی متبوع خود محسوب می شوند:

❖ رؤسای کشورها، رؤسای دولت ها (حکومت ها) و وزیران امور خارجه در انجام کلیه اعمال مربوط به انعقاد یک معاهده؛

❖ رؤسای ماموریت های دیپلماتیک جهت قبولی متن یک معاهده میان کشور فرستنده و کشور پذیرنده؛

❖ نمایندگان کشورها در یک کنفرانس بین المللی جهت پذیرش متن یک معاهده در آن کنفرانس؛

❖ نمایندگان آکردیته (دارای استوارنامه) کشورها نزد یک سازمان بین المللی یا یکی از ارکان آن جهت قبولی متن یک معاهده در آن سازمان؛

❖ رؤسای دائمی هیأت های دیپلماتیک کشورها نزد یک سازمان بین المللی جهت قبولی متن یک معاهده میان کشور فرستنده و آن سازمان .

نگارش و امضای معاهده :

معمولا مذاکرات به نگارش متن مکتوب منجر می شود و آن متن معاهده است. در معاهدات قراردادی، نگارش معاهده توسط کارشناسانی صورت می گیرد که در هیأت های مذاکره کننده هستند؛ اما در معاهدات قانون ساز، نگارش متن معاهده معمولا بر عهده نهادهای دائمی آن سازمان یا کمیسیون حقوق بین الملل است.

زبان نگارش معاهده :

اینکه معاهده باید به چه زبانی نگاشته شود، مرتبط با اصل حاکمیت، استقلال و برابری کشورهاست و حتی گاهی ایجاد اعتبار و حیثیت نیز می کند. همچنین مسئله ی تعیین زبان معاهده نقش اساسی در تفسیر معاهده دارد. در صورتی که زبان کشورهای طرف معاهده یکی باشد، مشکلی بروز نخواهد کرد. ولی در صورت تنوع زبان، طرفین معاهده یکی از روش های انتخاب یک زبان (که بهترین روش است) ، انتخاب چند زبان با برتری یکی و در نهایت انتخاب چند زبان با اعتبار برابر (مانند مشنور ملل متحد که ۵ زبان انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی، چینی و روسی را تعیین کرده است) را انتخاب می کنند.

بافت معاهده

از نظر شکلی، معاهده از یک مقدمه، یک متن و بعضاً ضمیمه تشکیل می شود. مقدمه معاهده به بیان کلیات، اهداف و اسامی کشورهای متعاقد می پردازد. مقدمه دارای قدرت الزام آور نیست، اما در تفسیر معاهده به کار می رود. متن معاهده ، بدنه ی اصلی معاهده است؛ یعنی مجموعه عناصری که خصیصه الزام آور بودن حقوقی معاهده را تشکیل می دهد و شامل مواد اصلی و قیده های نهایی است. متن معاهده ممکن است همراه با ضمایم باشد که به آن ها پروتکل یا اسناد ضمیمه می گویند. علت اساسی جدایی ضمایم از متن اصلی، دوری جستن از سنگینی و حجیم شدن معاهده است. از نظر حقوقی ضمیمه یک معاهده جزء لاینفک و جدانشدنی آن معاهده بوده و دارای همان قدرت الزام آوری معاهده است.

پذیرش و امضای معاهده :

پذیرش متن معاهده حاکی از پایان مرحله مذاکره و تهیه و تنظیم معاهده است. پذیرش متن از دو عمل مستقل تأیید متن و تصدیق اعتبار متن تشکیل می شود. تأیید متن به این معنی است که مذاکره خاتمه یافته و مذاکره کنندگان، معاهده را در یک نگاه اولیه مورد پذیرش قرار داده اند، اما تصدیق اعتبار متن آیینی است که بنا بر آن، قصد مذاکره کنندگان قطعی تلقی کردن متن مکتوب شده است. در معاهدات دو جانبه، پذیرش و تصدیق اعتبار متن با صرف امضای معاهده انجام می شود. امضای معاهده بر عهده نمایندگان تام الاختیار طرف های متعاقد است. هرگاه امضای معاهده ای به منزله تصویب آن باشد (مثلاً در موافقت نامه های ساده یا اجرایی که در حقوق ایران نیاز به تصویب توسط مجلس ندارند) امضای معاهده نشان دهنده ی ملتزم شدن نسبت به آن و دارای اثر حقوقی برابر تصویب یا تصدیق است. اما اگر معاهده ای به شرط تصویب یا تصدیق امضا شود، این امضا فاقد اثر حقوقی است و تعهدی برای تصویب ایجاد نمی کند. اما طبق ماده ۱۸ عهدنامه ۱۹۶۹، کشوری که معاهده ای را امضا کرده ولی هنوز تصویب یا تصدیق ننموده باشد، نباید مرتکب اعمالی شود که

مغایر با اهداف و موضوع آن معاهده باشد، حداقل تا زمانی که تمایل خود را مبنی بر عدم تصویب یا عدم الحاق به معاهده اعلام نکرده است. امضای معاهده ممکن است با تعویق صورت گیرد (امضای معوق)؛ به این صورت که در مدتی که معاهده مفتوح است (یا برای امضاء آزاد است)، کشوری که جزو اقلیت بوده و رأی مخالف داده است، یا در رأی گیری شرکت نداشته است، معاهده را بعداً امضاء کند.

اما امکان دارد نماینده ای که در مذاکرات شرکت داشته است، اختیار امضای معاهده را نداشته باشد یا به عبارت دیگر کشورهای متعاقد چنین اختیاری را به نمایندگان خود نداده باشند یا اینکه نمایندگان، خود در قبول قطعی مفاد معاهده دچار شک و تردید شوند. در این صورت، قبل از امضای معاهده، آن را **پاراف^۶** می کنند. یعنی موقتاً امضاء می کنند تا برای تصمیم گیری نهایی از کشور خود کسب تکلیف کنند. فاصله زمانی میان پاراف و امضای معاهده نباید از چند هفته بیشتر شود.

آثار حقوقی امضا

به محض اینکه معاهده ای امضا شود، آثار زیر بر آن مترتب می شود:

۱. رسمیت یافتن متن معاهده

امضای یک معاهده قبل از هر چیز باعث رسمیت یافتن متن معاهده می شود. این اثر مخصوص امضای عادی یا امضای معلق (پاراف) می باشد و امضای همراه با کسب تکلیف، چنین اثری ندارد. منظور از رسمیت یافتن متن معاهده این است که پس از امضا، دیگر هیچ دولتی نمی تواند بطور یک جانبه مبادرت به تغییر یا اصلاح برخی مفاد معاهده نماید، بلکه انجام هر گونه تغییری منوط به رضایت کلیه ی اطراف معاهده و انجام مذاکرات جدید دارد

۲. التزام دولت به اجرای معاهده

^۶. در صورتی که نماینده ی یک دولت دارای اختیار امضا نباشد و یا در مورد برخی مواد معاهده تردید داشته باشد، اقدام به پاراف کردن معاهده می نماید. «نماینده ی مزبور با پاراف کردن، توافق دولت متبوع خود را نسبت به متن معاهده اعلام می دارد، بدون آنکه خود یا دولت متبوع خود را ملزم به امضای قطعی نماید. پاراف در یک صورت دارای ارزش امضای قطعی است و آن در صورتی است که دولتهای مذاکره کننده بر این امر توافق نمایند».

تنها در یک صورت دولتهای امضا کننده ملزم به رعایت مفاد معاهده می‌باشند و آن در صورتی است که معاهده از نوع ساده یا اجرایی باشد. به عبارتی در معاهدات ساده یا اجرایی، صرف امضا، برای دولتهای امضا کننده تعهد و التزام ایجاد می‌کند.

۳. رفتار مطابق با اهداف و اصول معاهده

چنانچه معاهده‌ای به شرط تصویب امضا شده باشد، صرف امضا باعث می‌شود که دولتهای امضا کننده تا زمان تصویب رفتار خود را با مفاد معاهده تنظیم کنند و اعمالی انجام ندهند که مغایر با اهداف و اصول مندرج در معاهده باشد. (ماده‌ی ۱۸ کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات).

۴. الزام قوه‌ی مجریه به تسلیم معاهده

امضای معاهدات رسمی (معاهداتی که به شرط تصویب امضا می‌شوند)، برای قوه‌ی مجریه این الزام را ایجاد می‌کند که متن معاهده را جهت تصویب به مجالس قانونگذاری خود تسلیم کنند؛ هر چند مجالس قانونگذاری الزامی در تصویب آن ندارند، اما این اجبار به صرف امضای معاهده، برای قوه‌ی مجریه به وجود می‌آید.

تصویب معاهده

به طور کلی، معاهده تنها با عمل تصویب قدرت حقوقی پیدا می‌کند. (مگر در مورد موافقت نامه های ساده و اجرایی) **تصویب عمل حقوقی یک جانبه ای است که بعد از امضای معاهده بوده و به وسیله ی آن، مقامات عالی یک کشور که طبق حقوق عمومی داخلی آن کشور (معمولا قانون اساسی) دارای صلاحیت انعقاد معاهدات بین المللی هستند، معاهده ی تهیه و امضا شده توسط نمایندگان تام الاختیارشان را تأیید و تصدیق می کنند و به اینکه معاهده قطعی و لازم الاجرا گردد رضایت می دهند و رسماً به نام کشور متبوع خود، جهت اجرای آن در قبال سایر کشورها، متعهد و ملتزم می شوند.** تصویب عبارتست از تأیید و اعلان التزام قطعی از سوی مقامات صلاحیتدار یک کشور نسبت به اجرای مقررات یک معاهده. این اعلان التزام باعث می‌شود از این پس، معاهده به شکل قانون داخلی درآید و برای دولت ایجاد تعهد و الزام حقوقی نماید. از آن جا که تصویب معاهده عملی است که با حاکمیت کشورها یا استقلال و شخصیت حقوقی سازمان های بین المللی در ارتباط است، لذا امری اختیاری و ارادی بوده و به هیچ وجه تجلی صلاحیت الزامی کشورهای امضا کننده معاهده نمی باشد. از اصل اختیاری بودن تصویب سه نتیجه مهم حاصل می شود که عبارتند از : **نامعین بودن مهلت تصویب، امکان تصویب مشروط و مشروعیت خودداری از**

تصویب. خودداری از تصویب هرچند موجب مسئولیت بین المللی دولت خودداری کننده را فراهم نمی سازد، اما از نظر سیاسی عملی نامطلوب و غیردوستانه تلقی می گردد. تعیین مقام صلاحیتدار برای تصویب معاهده با حقوق عمومی داخلی هر کشور و قانون اساسی آن است. به طور مثال، در جمهوری خلق چین، تصویب معاهدات بر عهده ریاست جمهوری کشور است و یا در انگلیس، حق تصویب معاهدات با پادشاه است به همراه اطلاع رسانی به مجلس عوام و مجلس لردها.. در حقوق ایران به موجب اصول ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی، «**کلیه عهدنامه ها، مقاوله نامه ها، قراردادها و موافقت نامه های بین المللی میان دولت ایران و سایر دولت ها و همچنین پیمان های مربوط به اتحادیه های بین المللی باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسند و سپس رئیس جمهور یا نماینده قانونی او، آن ها را امضا کند.**» بر این اساس، مرجع تصویب معاهدات در حقوق ایران، مجلس شورای اسلامی است.

تصویب ناقص یا بی قاعده :

اگر تصویب یک معاهده توسط رئیس کشور، بدون هرگونه مجوز از سوی قانونگذار صورت گیرد، در حالی که چنین مجوزی طبق قانون اساسی لازم بوده است، تکلیف چیست؟ آیا این تصویب دارای اعتبار حقوقی است؟

❖ بر اساس مواد ۲۷ و ۴۶ عهدنامه ۱۹۶۹ حقوق معاهدات، هیچ کشوری نمی تواند با تکیه بر این واقعیت که رضایتش به التزام در قبال معاهده ای در نتیجه ی نقض مقررات داخلی اش در خصوص صلاحیت انعقاد معاهدات صورت گرفته و رضایتش را معلول ساخته، استناد نموده و بی اعتباری آن معاهده را اعلام نماید یا در اجرای آن کوتاهی کند، مگر اینکه نقض مذکور آشکار بوده و به یک قاعده مهم بنیادین حقوق داخلی مربوط باشد .. در این صورت ادعای بطلان چنین معاهده ای ممکن خواهد بود.

حق شرط بر معاهدات :

عکس العملی که دولتها در قبال معاهدات از خود نشان می دهند، متفاوت است. مانند:

عضویت مطلق و غیر مشروط؛

امتناع از عضویت ؛

عضویت مشروط.

در حالت آخر ، یعنی عضویت مشروط، دولت ها با استفاده از **حق شرط یا تحدید تعهد** ، به معاهده می پیوندند. به عبارت دیگر، هر کشور یا سازمان بین المللی که مایل به التزام در قبال معاهده ای باشد که موضوع، هدف و محتوای آن را در کل برای خود مناسب تشخیص بدهد، اما برخی مقررات آن را نامناسب می داند، حق انتخاب میان دو رفتار را دارد :

(۱) خودداری از طرف معاهده شدن ؛ تا بتواند از اجرای مقررات آن معاهده رهایی یابد.

(۲) به التزام در قبال چنین معاهده ای رضایت دهد، منتها اعلام نماید که خواستار مستثنی کردن تعهدش نسبت به مقرراتی است که آنها را مطابق با میل و رضایتش نمی داند و یا قصد دارد به آن مقررات، معنای خاص و قابل قبولی بخشد. هرگاه کشور یا سازمانی بین المللی ، رفتار دوم را انتخاب کند و اعلامیه ی مربوطه را صادر نماید ، در واقع بر این مقررات، حق شرط انشاء نموده است.

تعریف حق شرط

بر اساس بند ۴ قسمت ۱ ماده ۲ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین، حق شرط یا تحدید تعهد که معادل واژه انگلیسی "**Reservation**" است، " عبارت است از بیانیه ای یکجانبه که یک کشور تحت هر نام یا هر عبارت، در موقع امضا، تصویب، پذیرش، تأیید یا الحاق به یک معاهده صادر می کند و به وسیله ی آن قصد خود را دایر بر عدم شمول یا استثناء کردن و یا تعدیل آثار حقوقی بعضی از مقررات معاهده نسبت به خود بیان می دارد." استثناء شدن (Exclude) و تعدیل کردن Modify ، که در تعریف حق شرط به کار رفته ، بیانگر ماهیت محدود کننده و استثناء کننده ی حق شرط است. در ادبیات حقوقی فارسی از معادل های دیگری نیز استفاده شده است؛ مثل حق تحفظ، حق امتناع، شرط ، رزرو و تحدید تعهد و ...

تعریف حق شرط سه وجه دارد:

✓ **شرط اعلامیه است :** به این معنی که جزء لاینفک و جدا نشدنی معاهده نیست و در واقع ، شرط در معاهده معنا ندارد بلکه به معنی شرط بر معاهده است. (ماهیت شرط جدا از ماهیت ضامین و الحاقیه های معاهده است).

✓ **شرط اعلامیه ای یکجانبه است:** شرط به هنگام اعلام، عملی است یکجانبه ؛ اما در آن زمان که در جمع چند دولت اعتبار می یابد ، از این حالت خارج می شود. یکجانبه بودن شرط به معنای خودسرانه بودن آن نیست. یعنی هیچ دولتی نمی تواند به دلخواه خود و فارغ از هر قید و بندی، قلمرو معاهده را

به نفع خود محدود کند. شرط وقتی پذیرفته است که دیگر دولتهای طرف معاهده نیز آن را پذیرفته باشند.

✓ شرط اعلامیه ای است یکجانبه که با آن هر دولت، قلمرو بعضی مقررات معاهده را محدود می

کند: هر دولت قائل به شرط، با اعلام شرط خواستار آن می شود که اثر حقوقی بعضی مقررات معاهده در قبال آن دولت، منتفی گردد و یا تغییر یابد. ذکر کلمه ی " بعضی مقررات " در این بند، مردود شمردن شرط های کلی و شروطی است که نسبت به کل معاهده اعلام می شود و امکان دارد بر خصوصیت الزام آور بودن معاهده اثر بگذارد و آن را به کلی از میان ببرد. منظور از واژه ی " تحت هر نام یا هر عبارت "، این است که اگر به جای اعلامیه ی حق شرط از اصطلاح دیگری استفاده شود ، اما دارای همان مفهوم و معنی حق شرط باشد ، این در واقع همان حق شرط است. برای مثال اگر از اصطلاح اعلامیه ی تفسیری استفاده شود ، اما آن اعلامیه مفاداً متضمن مفهوم و معنی حق شرط باشد ، چنین اعلامیه ای در اساس همان اعلامیه ی حق شرط است. تفاوت هایی بین اعلامیه ی تفسیری و حق شرط وجود دارد :

➤ موضوع اعلامیه ی تفسیری اصولاً مستثنی کردن یا محدود کردن اجرای مقررات معاهده نمی

باشد، بلکه تنها روشن کردن معنی مقررات آن است.

➤ صدور اعلامیه ی تفسیری نیاز به تصریح در معاهده ندارد و حق صدور آن ناشی از

قاعده ی عرفی عام می باشد.

➤ در حالی که اعلامیه ی تفسیری عمدتاً دارای ویژگی سیاسی است و مواضع سیاسی کشورها را

در قبال معاهده نشان می دهد ، حق شرط ویژگی حقوقی دارد و مواضع حقوقی کشورها را

نسبت به معاهده مشخص می کند.

اما در مجموع اگر اعلامیه ی تفسیری به گونه ای موجب مستثنی کردن یا تغییرمقررات معاهده گردد ، همان حق شرط است.

تفاوت حق شرط با قید شرط : قید شرط ، شرط یا شروطی است که در حین مذاکره در متن نهایی معاهده گنجانده می شود؛ در حالی که حق شرط شروطی است که هنگام امضاء ، تصویب ، الحاق یا پذیرش به سایرین اعلام می شود.

حق شرط در معاهدات دو و چندجانبه :

حق شرط زمانی واجد اثر حقوقی می گردد که از سوی حداقل یک طرف دیگر معاهده به صورت صریح یا ضمنی پذیرفته شود. در این حالت، عمل یکجانبه حداقل به عمل دوجانبه تبدیل می شود و بر روابط قراردادی میان انشا کننده ی حق شرط و پذیرنده ی حق شرط تأثیر می گذارد. حق شرط اصولاً با معاهدات چند جانبه مرتبط است و در معاهدات دو جانبه ، پیشنهاد جدیدی را می ماند که برای گشودن باب مذاکرات مطرح می شود؛ اگر طرف دیگر با این پیشنهاد موافقت کند، معاهده انعقاد می یابد وگرنه معاهده وجود خارجی نمی یابد. البته اگر بعد از تصویب معاهده ، یکی از طرفین استثنائاً با شرط پیشنهادی طرف دیگر موافقت کند ، مثل آن است که آنها با موافقت یکدیگر، معاهده را اصلاح کرده باشند.

روش اعمال حق شرط:

هرگاه معاهده ای به شرط تصویب ، پذیرش یا تصدیق منعقد شده و آن معاهده متضمن حق شرط باشد طرف شرط کننده باید به هنگام اعلام رضایت به التزام نسبت به معاهده، آن حق شرط را رسماً تنفیذ نماید. در چنین موردی حق شرط از زمان تنفیذ معتبر محسوب خواهد شد. (بند ۲ ماده ۲۳) اما اگر در فاصله ی زمانی میان مرحله ی چنین امضایی تا مرحله ی تنفیذ حق شرط، حق شرط مورد پذیرش صریح یا اعتراض سایر طرف های معاهده قرار گیرد ، دیگر نیازی نیست که آن پذیرش یا اعتراض مورد تنفیذ پذیرنده یا اعتراض کننده ی به حق شرط واقع شود. (بند ۳ ماده ۲۳) هرگاه حق شرط مستلزم پذیرش بوده و در نتیجه اعتراض هم مجاز باشد، این حق زمانی پذیرفته شده تلقی می گردد که کشور یا سازمان بین المللی محق به اعتراض است که به هنگام انشای حق شرط، طرف متعاقد بوده باشد. (کشور متعاقد: عبارت است از کشوری که رضایت خود را به التزام در قبال یک معاهده اعلام نموده باشد اعم از اینکه معاهده لازم الاجرا شده باشد یا خیر. طرف معاهده: عبارت است از کشوری که رضایت خود را به التزام در قبال معاهده اعلام نموده باشد و معاهده در ارتباط با او لازم الاجرا باشد.) از سوی دیگر، آن هایی که در زمان انشای حق شرط طرف متعاقد نبودند می توانند همزمان با اعلام رضایت خود به التزام در قبال آن معاهده ، به آن حق شرط اعتراض کنند و عدم اعتراض به منزله ی پذیرش است.

نظام حقوقی حق شرط:

یک اصل کلی بر نظام حق شرط حاکم است که اصل اختیار و اراده دولت ها است. این اصل شامل ۲ قسمت است : (۱) اختیار و اراده دولت ها در محدود کردن دامنه ی تعهدات قراردادی . به موجب این اصل ، اختیار دولت ها در محفوظ نگه داشتن حق خود برای تحدید تعهدات ، منوط به اجازه ی دولت های دیگر نیست. (۲)

اصل اختیار دولت های دیگر در پذیرفتن شرط دولتی که خواستار محدود کردن تعهدات قراردادی شده است. به موجب این اصل، تحدید تعهد زمانی در قبال دولت دیگر قابل استناد است که آن دولت این محدودیت را پذیرفته باشد. در این حالت شرط یکجانبه است و پذیرش دولت دیگر، رابطه ای قراردادی میان دو دولت برقرار می کند. درست است که هر دولت هنگام امضا یا تصویب یا قبول یا تأیید معاهده یا در موقع الحاق به آن می تواند حق شرط خود را معین کند، با این حال نباید تصور کرد که این حق محدودیت ندارد. زیرا هر دولت تا آنجا می تواند از این حق استفاده کند که محدودیت های مورد نظرش با هدف و موضوع معاهده مابینت نداشته باشد. در ۲ حالت ممکن است شروط یکجانبه ی دولت ها با موضوع و هدف معاهده در تناقض باشد :

(۱) وقتی که معاهده اصولاً شرط بر معاهده را منع کرده باشد.

(۲) زمانی که آن شرط در زمره ی شروطی نباشد که معاهده اجازه داده است .

حالت اول: سؤالی که مطرح می شود این است که در صورتی که یک یا چند دولت طرف معاهده با حق شرط مخالفت کنند و دسته ای دیگر آن را بپذیرند، آیا دولت قائل به شرط ، تا آن زمان که به شرط خود پایبند است می تواند طرف معاهده باشد؟؟ پاسخ : دولتی که بر معاهده شرطی را وارد ساخته است که مورد اعتراض دسته ای از دولت های طرف معاهده قرار گرفته اما دسته ای دیگر از دولت های طرف معاهده آن را پذیرفته باشند، می تواند طرف معاهده باشد به شرطی که چنان شرطی با موضوع و هدف معاهده مخالف نباشد . شرط در صورتی با هدف و موضوع معاهده مغایرت دارد که به عنصر اساسی معاهده که لازمه ی ساختار کلی آن باشد لطمه وارد نکند. به گونه ای که علت وجود معاهده به خطر بیفتد. اما تشخیص اینکه حق شرط با موضوع و هدف معاهده مغایر است با چه کسی است؟ در این مورد ۲ وضعیت قابل تصور است :

(۱) سکوت معاهده (۲) پیش بینی موضوع در معاهده .

اگر معاهده در مورد موضوع ساکت باشد، مرجع ارزیابی موضوع، هر یک از سایر طرف های معاهده است که با پذیرش یا اعتراض به حق شرط ، هرگونه نظری در قبال حق شرط انشا شده از سوی کشور انشا کننده ی حق شرط داشته باشد اعلام می کند. از طرف دیگر، در صورت پیش بینی موضوع در معاهده ، تشخیص مغایر بودن حق شرط با موضوع وهدف معاهده با شخص تعیین شده در معاهده است .

سؤال دوم) اثر حقوقی حق شرطی که یک یا چند دولت با آن مخالفت کرده اند و دسته ای دیگر آن را پذیرفته اند ، در روابط دولت قائل به شرط ، دولت هایی که با آن حق شرط مخالفت کرده اند ، و طرف های موافق با آن

شرط چیست؟ پاسخ: اگر یکی از طرف های معاهده به دلیل مخالف بودن شرط با موضوع و هدف معاهده به آن شرط معترض باشد می تواند دولت قائل به شرط را طرف معاهده به حساب نیاورد؛ اما دولتی که شرط مورد نظر را پذیرفته و موافق آن است می تواند دولت شرط کننده را طرف معاهده به شمار آورد.

سؤال سوم: اثر حقوقی مخالفت با شرط در صورتی که مخالفت کننده هنوز معاهده را تصویب نکرده باشد و صورتی که مخالفت کننده دولتی باشد که حق امضا یا الحاق دارد اما هنوز از حق خود استفاده نکرده باشد، چیست؟

پاسخ: دولت امضا کننده ی معاهده یا دولت هایی که حق امضا یا الحاق به آن معاهده را دارند، زمانی می توانند به طور مؤثر با شروط وارد بر معاهده مخالفت کنند که خود ، معاهده را تصویب کرده باشند .

حالت دوم: زمانی که آن شرط در زمره ی شروطی نباشد که معاهده اجازه داده است : اگر معاهده به هر دولت طرف معاهده اجازه داده باشد در قبال بعضی مقررات معاهده حق حاکمیتی خود را محفوظ بدارد و محدودیت دیگری قائل نشده باشد ، اصل بر این است که تمام دولت های طرف معاهده از پیش به این محدودیت ها رضایت داده اند. زمانی که معاهده ، اساسنامه ی سازمان بین المللی باشد، به شرط آنکه این اساسنامه اصلاً محدودیتی در نظر نگرفته باشد ، وارد شدن شرط بر معاهده باید به تصویب رکن صلاحیتدار آن سازمان برسد. به محض آنکه رکن مزبور آن شرط را پذیرفت، مثل آن است که تمام دولت های عضو سازمان ، آن محدودیت را پذیرفته اند .

آثار حق شرط:

آثار حق شرط از سه وجه پذیرش شرط ، اعتراض و مخالفت با آن و انصراف از آن قابل بررسی است . در مورد پذیرش شرط می توان گفت که اگر کشوری به صورت ضمنی یا صریح کشور شرط کننده را بپذیرد ، آن کشور به عضویت عهدنامه در می آید . و یا حداقل همان کشور او را عضو عهدنامه محسوب می کند. در صورتی که در معاهده روش دیگری پیش بینی نشده باشد اصل بر آن است که عدم اعتراض یک دولت به شرط دولت دیگر ، به منزله ی پذیرش آن است. مشروط بر آنکه از زمان ابلاغ آن شرط دوازده ماه گذشته باشد یا آنکه اگر این مهلت پایان گرفته باشد ، آن دولت با وجود اطلاع از چنین شرطی ، در قبال معاهده ملتزم شده باشد . در مورد مخالفت با حق شرط می توان گفت که در این صورت فقط آن قسمت و همان میزان از مقررات معاهده که موضوع حق شرط قرار گرفته است بین آن دو کشور اعمال نمی شود و ما بقی حقوق و تکالیف متقابل مندرج در معاهده کماکان لازم الرعایه است . به عبارت دیگر اعتراض به شرط ، مانع از آن نیست که معاهده میان دولت

واضع شرط و دولت معترض به اجرا در آید ، مگر آن که دولت معترض صراحتاً خلاف آن را خواستار شده باشد . با این حال ، در روابط میان دولت واضع شرط و دولتی که آن شرط را پذیرفته اند شرط تا آنجا دامنه ی تعهدات قراردادی را تغییر می دهد که بر آن اثر گذاشته باشد . بنابراین اگر دولت معترض علی رغم مخالفتی که ابراز داشته است، در به اجرا آمدن آن معاهده میان خود و آن دولت ممانعتی به عمل نیاورد ، معاهده به صورت محدود یعنی با توجه به حقوق محفوظ دولت واضع شرط میان آن دو دولت به اجرا در می آید.

در مورد انصراف از حق شرط هم باید گفت که در چنین صورتی اگر معاهده ی مورد نظر ، طریقه ی خاصی را پیش بینی نکرده باشد ، کشور شرط گذار می تواند از حق شرط خود انصراف دهد یا کشور پذیرنده ، مخالفت با حق شرط را پس بگیرد. در هر دو مورد طرف یا طرف های ذی نفع باید به صورت رسمی از این مسئله مطلع شده باشند.

معاهداتی که در آنها صراحتاً حق شرط ممنوع شده است :

- (۱) معاهده ی ۶ سپتامبر ژنو درباره ی حقوق مؤلف
- (۲) پروتکل مادرید درباره ی حفظ محیط زیست جنوبگان
- (۳) معاهده ی ۱۹۸۲ حقوق دریاها. (البته ماده ۳۱ همین معاهده اجازه داده است که هر دولت اعلامیه تفسیری که در واقع در حکم شرط است) ضمیمه ی سند تصویب کند.
- (۴) مقاله نامه های سازمان بین المللی کار: با آنکه در آن ها هیچگاه صریحاً به مسئله ی شرط اشاره نشده است می توان گفت شرط بر این مقاله نامه ها اصولاً ممنوع است زیرا سازمان بین المللی کار اساساً موظف شده است که شرایط کار را در سراسر جهان یکنواخت و یکسان کند.

حق شرط در موارد جانشینی دولت ها :

هرگاه دولت تازه استقلال یافته در اعلامیه ی جانشینی ، خود را دولت متعاهد یا طرف معاهده ای چند جانبه بنامد ، می توان اینگونه نتیجه گرفت که شرط وارد بر آن معاهده که در زمان جانشینی بر سرزمین مرتبط با این امر قابل اعمال بوده همچنان معتبر است . مگر آنکه حین اعلام جانشینی ، دولت جانشین نظری خلاف این ابراز بدارد یا خود رأساً شرطی انشا کند که با شرط موجود در آن معاهده مرتبط باشد. مگر اینکه شرط در زمره ی

آن شروطی باشد که انشاء آن منع شده است یا از جمله ی آن شروطی به شمار نیاید که معاهده اجازه داده است.

هرگاه در پی اتحاد دو یا چند دولت معاهده ای که در زمان جانشینی در قبال فقط یکی از دولتها که جمعا دولت جانشین را به وجود آورده باشند معتبر بماند، تنها بر بخشی از سرزمین این دولت که پیش از این قابل اعمال نبوده است، اعمال می گردد و اینطور فرض می شود که دولت جانشین هر شرط وارد بر معاهده را بر این سرزمین اعمال می کند، مگر اینکه نظری مخالف ابراز بدارد.

به موجب ماده ۲۰ عهدنامه ی وین در زمینه ی جانشینی کشورها بر معاهدات، هر کشور تازه استقلال یافته می تواند در زمان صدور اعلامیه ی جانشینی، حق شرط های کشور پیشین را بر معاهدات چندجانبه نپذیرد یا حق شرط دیگری در همان موضوع، به عنوان حق شرط اعمال کند و یا چنانچه کشور پیشین بر معاهدات چندجانبه حق شرطی اعمال نکرده باشد، با رعایت نظام حق شرط بر معاهدات، حق شرط جدیدی اعمال کند.

آیین مربوط به حق شرط :

(۱) حق شرط باد صریح، روشن، مشخص و منجز باشد. امکان حق شرط مشترک از سوی تعدادی از کشورها یا سازمان های بین المللی نیز وجود دارد.

(۲) حق شرط، پذیرش صریح حق شرط و اعتراض به حق شرط باید کتبا به طرف های متعاقد و سایر اشخاصی که اهلیت یا صلاحیت التزام در قبال معاهده را دارند، اطلاع داده شود. البته این موضوع از وظایف امین معاهده است.

(۳) هرگاه حق شرط در زمان امضای معاهده به شرط تصویب، قبولی، تصدیق یا تایید اعتبار متن انشا شده باشد، امضا کننده باید به هنگام اعلام رضایت به التزام در قبال معاهده، حق شرط را مورد تایید قرار دهد. این حق شرط از زمان تایید معتبر خواهد بود.

(۴) استرداد حق شرط و استرداد اعتراض به حق شرط باید به صورت کتبی انشا شود.

آیا انشای حق شرط بر قواعد عرفی که تدوین شده و به صورت قواعد قراردادی درآمده مجاز است؟

با آنکه معاهده ی ۱۹۶۹ به موضوع اعمال حق شرط بر معاهدات مدون قواعد عرفی بین المللی اشاره ای نکرده است، دیوان بین المللی دادگستری در حکم خود در ۱۹۶۹ در دعاوی فلات قاره دریای شمال اعلام کرد که "

مقررات عام بین المللی به لحاظ طبیعتی که دارند باید به صورتی یکسان در قبال کلیه ی اعضای جامعه ی بین المللی به اجرا درآیند. از این رو نمی توان این قبیل قواعد را که در معاهده ای بین المللی تدوین شده اند ، تابع حق شرط یکجانبه با اراده و منافع یکی از اعضای جامعه ی بین المللی قرار داد . " اگر بتوان گفت که این امر مجاز است، انشا کننده ی حق شرط و پذیرنده ی حق شرط ظاهراً از اجرای آن بخش از معاهده که موضوع حق شرط بوده معاف می گردند؛ اما بلافاصله نسبت به قواعد عرفی التزام پیدا می کنند. زیرا تعهدات قراردادی متفاوت از تعهدات عرفی است. همچنین هیچ دولتی نمی تواند بر آن دسته از مقررات معاهده ای که مبین قاعده ی آمره بین المللی است، شرط وارد کنند.

مبادله اسناد تصویب و ثبت و انتشار معاهده

مبادله یا تودیع اسناد تصویب، ضمن اینکه یکی از مراحل انعقاد معاهدات است، یکی از اشکال رضایت کشورها یا سازمان های بین المللی به التزام در قبال معاهده هم هست و این عمل برعکس تصویب، نیاز به تصریح در معاهده و یا نوع دیگری از توافق طرف های معاهده ندارد. در مورد زمان مبادله اسناد یا تاریخ معینی را مقرر می کنند و یا مقرر می کنند که این کار هر چه زودتر انجام شود.

در قراردادهای دو جانبه لازم است که به منظور مطلع ساختن طرفین از جریان تصویب معاهده، اسناد تصویب مبادله شوند. اما در قراردادهای چند جانبه، به دلیل دشواری ارسال سند تصویب به تعداد طرفین معاهده، «امین معاهده» (Depositary) را تعیین کرده و اسناد را نزد او تودیع می کنند.

عمده ترین وظایف امین معاهده عبارتند از:

- حفظ متن اصلی (زبان اصلی) معاهده و اختیارنامه های نمایندگان دولت های شرکت کننده.
- تکثیر متن معاهده و ارسال آن به کشورهای عضو و سایر طرف هایی که می توانند در آینده به عضویت معاهده درآیند.
- دریافت اسناد تصویب، امضاها و کلیه مکاتبات مربوطه.
- بررسی صحت اسناد از جمله سند تصویب و ابلاغ نواقص به کشور مربوطه.
- ثبت معاهده نزد دبیرخانه سازمان ملل متحد.

آثار معاهدات نسبت به دولت ثالث :

هر معاهده صرفاً در مورد دولت هایی که رضایت خود را در قبال التزام به تعهدات آن بیان داشته اند، اثر دارد و نسبت به طرف های ثالث غیرقابل استناد است. این همان اصل نسبی بودن اجرای معاهدات است، لذا همین

منطوق و مفهوم در ماده ۲۶ عهدنامه ۱۹۶۹ وین دیده می شود که اصل را بر التزام طرف های معاهده نسبت به یکدیگر نهاده است. البته مفهوم مخالف این اصل را ماده ۳۴ عهدنامه مذکور بیان داشته است؛ «یک معاهده نمی تواند بدون رضایت ثالث برای او حقوق و تعهداتی به وجود آورد.» به تعبیر دیگر معاهده در قبال دولت ثالث اثری منفی یا مثبت نمی گذارد و آثار آن فقط در جمع دولت هایی که به معاهده پیوسته اند اعتبار دارد یا به موجب قاعده حقوقی «عمل حقوقی دیگران برای ثالث نه مفید است و نه مضر» آثار حقوقی معاهدات نسبی و محدود به طرفین است البته این اصل، اصل مطلق نیست و در بعضی موارد استثنائی، معاهده درباره کشورهای ثالث دارای اثر است، ولی بر حسب مورد فرق می کند. یعنی ممکن است معاهده برای کشور ثالث یا نافع باشد یا لازم الاتباع. مفاد برخی معاهدات نه تنها در دایره طرف های معاهده نافذ است بلکه آثار حقوقی آنها متوجه کشور یا کشورهای ثالث نیز می شود. حال این آثار حقوقی ممکن است برای ثالث تعهد یا حقی ایجاد نماید یا به تعبیری بر حسب مورد ، نافع یا جبراً به دولت یا دولت های ثالث تحمیل و لازم الاتباع شود.

۱. تعهد به نفع ثالث (موجد حق)

همانطور که ماده ۳۶ مقرر داشته، طرف های معاهده می توانند دولت یا سازمان بین المللی ثالث را از مقررات آن معاهده بهره مند سازند، به شرطی که اولاً قصد آنها اعطای چنین حقی به ثالث باشد و ثانیاً ثالث با این عمل آنها موافق باشد. تا زمانی که ثالث مخالفت خود را اعلام نکرده، رضایت او مفروض است (رضایت ضمنی). البته خود معاهده می تواند شرایط و ضوابط دیگری را مقرر می دارد. و طبق بند ۲ ماده ۳۷ کنوانسیون الغاء ، جرح یا تعدیل حق ثالث نیز بدون رضایت ممکن نیست، مگر آنکه مسلم شود که قصد طرف های معاهده آن بوده که آن حق بدون موافقت ثالث این قابلیت را داشته باشد. اصل تعهد به نفع ثالث در واقع شناسایی حقوق قراردادی از سوی کشورهای عضو یک معاهده به نفع کشور ثالث است، به تعبیری کشور ثالث به موجب مقررات معاهده ای که بین کشورهای دیگر منعقد شده است، از حقوق خاصی منتفع می شود.

۲. تعهد به ضرر ثالث (موجد تکلیف)

همانگونه که ماده ۳۵ کنوانسیون مقرر می دارد، مقررات هیچ معاهده ای نمی تواند مضمن ایجاد تعهد یا تکلیفی برای ثالث اعم از کشور یا سازمان بین المللی باشد، مگر آنکه اولاً قصد طرف های آن معاهده چنین باشد و ثانیاً ثالث خود نیز کتباً و صریحاً انجام چنین تعهدی را بپذیرد. و برابر بند ۱ ماده ۳۷ کنوانسیون، الغاء یا جرح و

تعدیل آن نیز بدون موافقت طرف ها و ثالث ممکن نخواهد بود، مگر آنکه محرز شود که آنها به گونه دیگری توافق کرده اند. به تعبیری با توجه به اصل حاکمیت و استقلال، اصولاً نمی توان معتقد به تکلیفی برای ثالث از رهگذر معاهده ای بود، منتها در اعصار گذشته دولت های استعماری این تکلیف را بر عهده دولتهای ضعیف می گذاشتند. مثال بارز، موافقتنامه های بریتانیای کبیر و روسیه در باره تعیین حدود مرزی افغانستان است. اما بطور کلی علمای حقوق، کمیسیون حقوق بین الملل و کنفرانس حقوق معاهدات معتقدند که تکلیف فقط با رضایت ثالث بوجود می آید و معاهده برای ثالث می تواند ایجاد حق کند. ضمن اینکه تکلیف دولت ثالث بواسطه انعقاد موافقتنامه و صدور اعلامیه یکجانبه نیز می تواند برقرار گردد.

۳. قید دولت کامله الوداد^۷

این قید و شرط که برای دولت ثالث به جهتی دارای منفعت هست، دارای زمینه اقتصادی است که بموجب آن دو کشور متعهد می شوند تا یکدیگر را از منافع بیشتر و بهتری که آنان قبلاً برای کشورهای ثالث در نظر گرفته یا بعد از آن برای اینگونه کشورها در نظر می گیرند، بهره مند سازند. البته ممکن است این قید یکجانبه باشد. به تعبیری قید دولت کامله الوداد عدول از قاعده کلی «عمل دیگران به حال ثالث نه مفید است نه مضر» می باشد، ولی آثار و نفوذ عدول از قاعده محدود است، زیرا قید مزبور بر حسب مقررات اعتباری معاهده قبلی درباره همان کشوری برقرار می شود که خود در وضع آن مقررات شرکت داشته و از عاقدان معاهده بوده است. البته کنوانسیون وین در مورد نظام حقوقی آن سکوت کرده است، در نتیجه این موضوع عملاً تابع عرف بین المللی است. خاطر نشان می سازد که این قید ممکن است معاهدات پیشین یا پسین را شامل شود. لذا امتیازاتی که از این رهگذر شامل ثالث می شود تا زمانی است که معاهده قبلی یا بعدی بعنوان معاهده امتیاز دهنده پابر جا باشد. چنانچه این معاهده خاتمه یابد، بدیهی است که استفاده کشور ثالث نیز خاتمه خواهد یافت.

^۷. اصل دولت کامله الوداد در سازمان جهانی تجارت به زبان ساده، یعنی وقتی یکی از دولت های طرف قرارداد بعداً امتیازی (عمدتاً بازرگانی) به کشوری ثالث داده یا از تعرفه های خود بکاهد، طرف دیگر قرارداد خودبه خود از آن بهره مند خواهد شد. این اصل، در حقوق بین الملل عمومی، برای رفتار متقابل و مساوی بین نمایندگان سیاسی دولت های طرف قرارداد وضع شده است. (یعنی دولت ها از هم انتظار دارند، نوع رفتاری که با آنها می شود، از رفتاری که خود آن دولت با همان دولت مقابل که شریک معاهده است یا دولت ثالث، بدتر نباشد؛ یعنی مساوی یا بهتر باشد. در عرصه ی جهانی، عبارت **“most favored nation”** به عنوان معادل این اصل عمدتاً در حیطه تجارت بین الملل به کار می رود و در سیری تاریخی از آن با نام «برابری خارجی» یاد شده است.

اما اینکه حقیقتاً این قید استثنائی بر قاعده نسبی بودن است جای درنگ است. اولاً معاهده پایه متضمن تعهدی به نفع ثالث نیست، بلکه تعهدی به نفع طرفهای معاهده است. ثانیاً حقی که برای ثالث ایجاد می شود، ناشی از معاهده امتیاز دهنده نیست، بلکه از معاهده پایه است که در این معاهده ثالث وجود ندارد. ثالثاً این قید در واقع رجوع به معاهده دیگر است و رابعاً چنین قیدی برای پیوند دادن معاهداتی است که ارتباطی با یکدیگر ندارند. بنابراین این قید استثنائی بر اصل نسبی بودن معاهدات نیست، بلکه تنها پیوند دهنده وضعیت ایجاد شده توسط یک معاهده و وضعیت ترجیحی یک معاهده دیگر است، البته به شرطی که موضوع دو معاهده مشابه بوده و یک طرف معاهده ترجیحی (امتیاز دهنده)، کشور دیگر باشد. چنین قیدی شرایط اجرای معاهده را تغییر نمی دهد.

۴. الحاق

الحاق عملی است حقوقی که به وسیله آن، کشور یا سازمان بین المللی ثالثی، با قبول شرایط و مفاد معاهده و اعلام رضایت به التزام در قبال آن، به جمع متعاهدین می پیوندد. در نتیجه از حقوقی که در آن معاهده منظور شده، بهره مند می شود و در مقابل تعهدات و الزامات مندرج در آن نیز به آن تحمیل می گردد. البته این شرایط و چگونگی الحاق در هر معاهده ای معمولاً پیش بینی می شود. الحاق ممکن است باز باشد (مانند منشور ملل متحد) و یا فقط به روی برخی کشورها مفتوح باشد (مانند پیمان اتحادیه عرب که فقط به روی کشورهای عربی مفتوح است) علاوه بر آن، ممکن است مشروط یا غیر آن باشد. من جمله؛ پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) منوط به موافقت کلیه طرف های پیمان است. (ماده ۱۰) یا الحاق به منشور و عضویت در سازمان ملل متحد تابع شرایط خاصی است.

کنوانسیون وین نیز الحاق را یکی از شیوه های اعلام رضایت به التزام در قبال معاهده دانسته است، که انجام آن منوط به پیش بینی در معاهده یا توافق طرفهای مذاکره و یا توافق بعدی کلیه طرف های معاهده است.

۵. معاهدات قانون ساز یا عام

معاهدات قانون ساز که در برابر معاهدات در حکم قرارداد قلمداد میشوند، قواعدی حقوقی هستند که از لحاظ عینی و بدون توجه به خصوصیات طرفهای پیمان اعتبار دارند و علامت مشخص آن یکسانی محتوا و یا مضمون آن است که طرفها بر سر حصول آن توافق کرده اند. همانند کنوانسیون های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ لاهه و ژنو

در مورد حقوق مخاصمات مسلحانه و منشور ملل متحد. در حالی که معاهدات در حکم قرارداد، معاهداتی هستند که به اعتبار مضامین مندرج در آن تعهداتی متقابل را برای طرفین ایجاد میکنند.

اما نباید «قانون ساز» بودن معاهده را موجبی منطقی برای عدول از اصل نسبی بودن آثار معاهدات تلقی کرد. هرچند موضوع این معاهدات ناظر بر منافع مشترک جمعی دولت ها یعنی منافع جامعه بین المللی است اما این امر موجب تعدیل اصل رضایی بودن معاهدات نمی گردد و «منطقی هم همین است». این معاهدات، صرفاً نشان دهنده اهمیت آنها و حرکت شان به سمت و سوی کلی، و مقصد نهایی آنها بیرون آمدن از قالب قراردادی و جای گرفتن در قالب عرفی است. از این رو، چنانچه معاهده ای ترجمان قاعده ای عرفی از قبل موجود باشد یا آنکه محتوای آن به صورت عرف درآمده باشد، دیگر نمی توان از اثر قاعده نسبت به ثالث سخن به میان آورد. در این موارد، قاعده مندرج در معاهده به صورتی که می نماید، در حد قاعده عرفی حقوق بین الملل برای ثالث الزام آور میگردد. به همین سبب، مبنای الزام قاعده عرفی، معاهده نیست بلکه فرایندی است که بر اساس آن هر دولت در قبال آن قاعده ملتزم میشود.»

برابر ماده ۳۸ کنوانسیون وین، معاهداتی هستند که بدون رضایت ثالث، برای او ایجاد حق و تکلیف می کنند. این معاهدات تدوین کننده قواعد عرفی یا در قالب عرف هستند. و یا دسته ای دیگر توصیف وضعیت های مشخص و عینی هستند و آثاری با دوام را در مدت زمانی طولانی به بار می آورند. این وضعیت ها نه تنها به نفع متعاهدین، بلکه به منافع سایر کشورها نیز مربوط می شوند و از این رو عملاً مستدام هستند. فرض مثال؛ معاهدات مربوط به آبراه های بین المللی یا معاهدات حقوق بشری.

۶. معاهدات موجد وضعیت عینی

یکی از استثنای وارد بر اصل فوق، این است که معاهدات موجد وضعیت های عینی (همانند معاهدات ارضی و مرزی یا تاسیس سازمان های بین المللی) نسبت به طرفهای ثالث (که اراده آنها نقشی در شکل گیری و لازم الاجرا شدن معاهده نداشته اند) نیز موثر و قابل استناد هستند و مفاد آنها «تعهدات کلیه دولت ها در قبال جامعه بین المللی» محسوب می شوند. با این حال قابلیت استناد به معاهده در قبال ثالث، به معنای الزام آور بودن مفاد معاهده برای ثالث به سبک و سیاقی مشابه با آنچه در ماده ۲۶ کنوانسیون حقوق معاهدات پیش بینی شده، نیست. در واقع، تعهدات مندرج در معاهدات موجد وضعیت عینی، برای ثالث حالت **اعلامی** دارد و هرچند رعایت وضعیت شناخته و برقرار شده در آن معاهده برای ثالث نیز الزامی می گردد اما این رعایت، ماهیت سلبی و حتی خنثی دارد و موجب شکل گیری تعهدات مثبت و ایجابی برای ثالث نمی گردد. از این جهت است که «اصل وفای به عهد» در مورد ثالث موضوعیت ندارد.

هر گاه طرفهای یک معاهده حق عینی یا وضعی خاصی را که عینیت خارجی دارند، برقرار سازند، آن معاهده برای کشور ثالث لازم الرعایه است؛ این معاهدات به سه دسته تقسیم می شوند:

- معاهدات مرزی یا تعیین کننده وضعیت سرزمینی کشورها؛
- معاهدات ایجاد کننده یک وضعیت یا نهاد بین المللی جدید؛ برخی از معاهدات وضعیت خاصی را برای کشورها ایجاد می کنند، مانند معاهده ۱۸۳۱ در مورد بلژیک و معاهده ۱۹۱۹ در مورد شهر آزاد دانتزیگ یا ممکن است موجب ایجاد یک نهاد بین المللی باشد؛ مانند نظام قیمومیت که مورد تأیید دیوان فعلی در رأی مشورتی ۱۹۵۰ در مورد آفریقای جنوب غربی هم قرار گرفته است. یا مقررات برخی از معاهدات مؤسس سازمانهای بین المللی عام نیز بر کشورهای غیر عضو تحمیل می گردد. مثل بند ۶ ماده ۲ منشور در جایی که مقرر می دارد: « سازمان مراقبت خواهد کرد که کشورهای غیر عضو ملل متحد تا آنجا که برای حفظ صلح و امنیت بین المللی ضرورت دارد، بر طبق منشور عمل نمایند»
- معاهدات تجدید نظر شده توسط اکثریت اعضا و اجرای آن نسبت به اقلیت اعضای مخالف؛ در حال حاضر این اصل پذیرفته شده است که معاهدات تجدید نظر شده می توانند نسبت به اعضای مخالف نیز به اجرا گذارده شود.

بطلان یا بی اعتباری معاهدات :

بطلان معاهدات به دو شکل مطلق و نسبی تقسیم می شود. بطلان مطلق، موجباتی است که تحقق آن ها منجر به بطلان خود به خود معاهدات می گردد، اعم از اینکه در این باره ادعایی مطرح شده یا نشده باشد. معاهده ی مطلقاً باطل، قابل تنفیذ و تایید مجدد نیست و اصولاً نمی تواند هیچگونه اثر حقوقی داشته باشد. **اجبار و عدم رعایت قاعده ی آمره، از موجبات بطلان مطلق معاهدات است.** در مقابل بسیاری از موجبات بطلان، به بطلان نسبی معاهدات منتهی می شود. یعنی نسبت به طرف معاهده ای که مدعی بطلان است و در واقع تنها طرف زیان دیده، قابلیت استناد و اجرا دارد، اما او می تواند با اعلام رضایت بعدی که به صورت صریح یا ضمنی (سکوت حاکی از رضایت) انجام می پذیرد، بطلان را بی اثر سازد. (ماده ۴۵ عهدنامه وین ۱۹۶۹) مواردی که موجب بطلان معاهدات است اکثراً به علت عیوب «رضایت» است و منظور از عیوب رضایت، موجباتی است که رضایت کشورهای متعاقد را مخدوش ساخته و بی اعتباری معاهدات را به همراه می آورد و آن ها را قابل ابطال می سازد.

موجبات بطلان معاهدات :

أ) **نقض مقررات داخلی:** اگر معاهده‌ای موجب نقض حقوق داخلی یک کشور باشد به بهانه این تجاوز به حقوق داخلی نمی‌توان معتقد به بطلان معاهدات بود مگر در صورتی که تجاوز به حقوق داخلی به صورت بارز و مشخص بوده و به قاعده‌ای از حقوق داخلی نقض شود که دارای اهمیت اساسی است. مثل دادن وام‌های بلاعوض به کشورهای خارجی بدون تصویب مجلس شورای اسلامی، و مثل نقض اصلی از اصول قانون اساسی کشور، در این موارد معاهده قابل ابطال است. (ماده ۴۶ عهدنامه وین)

ب) **تجاوز نماینده کشور از حدود اختیارات خود:** طبق ماده ۴۷ کنوانسیون وین، محدود بودن اختیارات نماینده کشور مبنی بر اعلام رضایت دولت به التزام در قبال معاهده، موجب بطلان معاهده نخواهد بود مگر اینکه این محدودیت به آگاهی دیگر دولت‌ها رسیده باشد.

ج) **اشتباه موجود در معاهده:** برخلاف اشتباه در قراردادهای خصوصی، دامنه خطاهایی که موجب ابطال معاهدات بین‌المللی می‌شود محدود است. استناد به اشتباه در معاهدات، مشروط است به اینکه اشتباه موجب مخدوش و معلول بودن رضایت کشوری شود و اینکه کشور استنادکننده، خود در ایجاد اشتباه دخیل نباشد و اوضاع و احوال حاکی از این باشد که این کشور از احتمال اشتباه آگاه نبوده و نهایتاً اینکه اشتباه مربوط به نگارش معاهده نباشد. استناد به اشتباه در چهارچوب ماده ۴۵ عهدنامه‌های حقوق معاهدات، خواهد بود.

د) **تقلب:** بر اساس ماده ۴۹ کنوانسیون وین هرگاه دولتی بر اثر رفتار متقلبانه کشور دیگر، معاهده‌ای را منعقد سازد، می‌تواند به عنوان بی‌اعتبار بودن رضایت خود به التزام در قبال معاهده، به تقلب استناد نماید و خواستار ابطال آن باشد.

ه) **تطمیع نماینده کشور:** به موجب ماده ۵۰ کنوانسیون وین، در این صورت دولت می‌تواند به ارتشاء (رشوه) به مثابه معلول کننده رضایتش استناد کرده و به‌طور یک جانبه بی‌اعتباری و بطلان آن معاهده را اعلام نماید.

و) **اجبار:** این عامل بیشتر از عوامل دیگر در بطلان معاهده تأثیر دارد چرا که معاهده‌ای که با زور و تهدید منعقد شده باشد فاقد هر گونه اثر حقوقی است (ماده ۵۱ کنوانسیون وین) اجبار می‌تواند به صورت اعمال فشار و اجبار نماینده دولت باشد یا اجبار کشورها که در هر دو مورد، معاهده باطل و غیرقابل استناد خواهد بود.

فسخ معاهدات:

موجبات فسخ معاهدات عبارتند از:

- اراده مشترک متعاهدین که در معاهده گنجانده می شود؛
- اراده یک جانبه متعاهدین (البته اگر چنین حقی به طور صریح در معاهده شرط شده باشد)؛
- معاهده به صورت اساسی نقض شده باشد؛
- در صورت به وجود آمدن قوه قاهره، دولت ها به صورت یک جانبه حق فسخ دارند؛
- تعارض تعهدات قراردادی: در صورت تعارض دو معاهده که ناظر به یک موضوع واحد هستند معاهده ای که متضمن قواعد آمره بین المللی است و همچنین معاهدات جهان شمول و همچنین معاهدات قراردادی مؤخر حسب مورد مقدم و اولویت دارند؛
- ایجاد یک قاعده آمره جدید، در این صورت هر معاهده ای که با این قاعده آمره جدید تعارض کند، باطل می شود؛
- فسخ معاهدات بر اثر جنگ.

تعلیق اجرای معاهدات:

طبق ماده ۵۷ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین، در موارد زیر اجرای معاهده می تواند نسبت به کلیه طرف ها یا یک طرف معین به حال تعلیق در آید:

- ✓ برابر مقررات خود معاهده، که در آن چنین حقی پیش بینی شده باشد یا حداقل منع نشده باشد.
- ✓ در هر زمان با رضایت کلیه طرف های معاهده پس از مشورت با دیگر دولت های متعاقد.

اصلاح و تجدیدنظر در معاهدات:

اصلاح معاهدات، طبق قاعده کلی منوط به توافق کلیه طرفین آن معاهده است. اصلاح معاهده در صورتی است که در آن معاهده این امر تصریح شده یا اینکه منع نشده باشد یعنی در صورت سکوت هم می توان معاهده ای را اصلاح کرد.

**** بهترین برنامه ریزی برای آینده، استفاده از زمان حال است. پیروز باشید. ****